« و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله »

« سورهٔ الانفال - آیهٔ ۳۹ »

تا آنگاه و آنجا به قتال تان ادامه داده و به مبارزهٔ مسلحانهٔ تان تداوم بخشید که شر و فتنه یکسره پایان یابد سلطهٔ جابرانهٔ افراد ، خاندانها و حکومتها متلاشی شود بندگی انسان در برابر انسان و حکومت انسان بر انسان خاتمه یابد ، جلو ظلم ، تجاوز ، بی عدالتی و اجحاف گرفته شود و دین همگی برای خدا (ج) باشد ، و فقط در اینصورت است که عدل و قسط تحقق می یابد و صلح به مفهوم واقعی کلمه تأمین می شود .

(٤) پروسهٔ کشمکش میان حق و باطل که از انکار آغاز و تا برخوردهای مسلحانه ادامه می یابد به این دلیل بحیث سنت و قاعدهٔ طبیعی انتخاب شده است که هر جهتی در مسیری که انتخاب کرده است آزموده شود و بدین ترتیب اتمام حجت صورت گیرد ، خداوند حکیم (ج) حق-پرستان و باطل پرستان را در برابر هم قرار میدهد و طی این درگیریها هم هر دو جهت اصلی قضیه را و هم دیگران را که تا هنوز در موضع مشخصی قرار نگرفته اند در این درگیریها سهیم نیستند و منتظر نتایج برخوردها اند ، بیازماید پس از آزمودن و ابتلاء و اتمام حجت هریکی

را با سرنوشت محتوم خویش روبرو میسازد ، اگر چنین نمی بود خداوند (ج) خود از کسانی که با دین وی (ج) به ممانعت پرداخته اند و راه خدا (ج) را سد می کنند انتقام می کشید . چگونگی این آزمونها در قرآن کریم با تفصیل بررسی گردیده است که ما اکنون برخی از آن را نقل می کنیم :

(۱) انزمون عناصر کافر :

خدای حکیم جل مجده - عناصر کافر را چه در جریان برخوردها و چه قبل از آن با مصائب و متاعب گوناگون می آزماید و با شکست ها و جراحت ها مواجه می سازد ، تا در راهی که انتخاب کرده اند تجدید نظر نموده ببینند یشند که چرا این همه دشواریها را برای هیچ و پوچ تحمل می کنند ، قرآن درمورد (بنی اسرائیل) که دستگاه فرعونی آنان را با بی رحمی وقساوت سبعانه شکنجه و تعذیب میکرد ، فرزندان شانرا ذبح و زنان شانرا چون کنیز و برده برای خدمت نگهمیداشت که باین موضوع چنین اشاره شده :

« و چون نجات بخشیدیم شما را از آل فرعون که بابدترین عذابی شما را شکنجه میکردند ، فرزندان تانرا ذبح نموده و زنان تانرا زنده میگذاشتند و در این ازمون ابتلای بزرگی بود از جانب پروردگار تان »

جای دیگری میفرماید .

« و ابتلا کردیم ایشانرا با خوبیها و مشقات تا ایشان برگردند » اما هدف ابتدای عناصر کافر با مهلت دادن موقتی به ایشان، و پیروزی های نسبی آنان درین آیه چنین توضیح گردیده است :

« وکافران گمان نبرند که مهلت دادن ما به ایشان بحال آنان بهتر است جز این نیست که مهلت می دهیم ایشانرا تا زیادت کنند در گناه ، وبرای آنان عذاب رسواکننده است » .

این فرصت ها و مواقع و عدم مواخذهٔ آنان بزودی نه بآن دلیل است که صلاح گروه کافر در آن مضمر است برعکس طی این مهلت دادن ها ، ثمره و نتایج راه و روش آنان بطور عملی تبارز می کند که تقسیم ستم و تعدی ، فساد و بدکاری و قساوت و بیرحمی ظهور می کند و مایهٔ استکبار مستکبرین و استضعاف مستضعفین میگردد و آهسته آهسته به همان عاقبت شوم که عذاب مهین است منتهی می شود - ممکن نیست کسی درمسیر کفر قرار گیرد ولی سرانجام به ورطهٔ عذاب اهانت بار سقوط نکند وضع موجود درغرب باآنهم ظاهر آراسته و زرق و برق تمدن کاذب گویای زندهٔ حقانیت این فیصلهٔ الهیست .

در آخرین گذارشی که از ارقام جنایات در آمریکا توسط (F.B.I) اعلان گردیده است درسال جاری میان (۲۲۷) ملیون نفوس این کشور ۱۳ ملیون جنایات هولناکی صورت گرفته است که نسبت به سال گذشته (۵۵) درصد اضافه می باشد ازجملهٔ مجموع جانیان، تنها ۱۹ در صد دستگیر گردیده اند ، در سال (۱۹۸۰) در هر دقیقه یک سرقت

و در هر ۲۳ دقیقه یک قتل در آمریکا صورت گرفته ۶۲ درصد این قربانیان با سلاح گرم بقتل رسیده اند و آنچه از اختناق و وحشت در پشت حصار آهنین در آنطرف مرز روسیه میگذرد از چه کسی پنهان است ؟ کشتارهای دسته جمعی مخالفین ، قتل های سیاسی وجنایاتی که (K.G.B) علیه ملت های مظلوم ومستضعف مرتکب میشود دلیل کافی مدعای ماست .

سه چیز نجات دهنده و سه چیز هلاک کننده است
سه چیز نجات دهنده عبارت اند از ترس و پرهیزگاری در آشکارا وخفیه ، اظهارحق وحقیقت در خوشنودی و ناخوشنودی و رعایت اقتصاد در داراثی و ناداری .
و سه چیز هلاک کننده عبارت اند از خواهش های نفسانی و بخل و خودبینی که اخیرالذکر بدترین خصلت های فوق الذکر است .

« بیهقی »

۲۰ اپریل ۱۹۸۵ ژنو-سویس

یک نامهٔ پُر از درد از جینوا

به نام خدا (جل جلالهٔ)

دوست فاضل و دانشمند شاغلی پسرلی !

شماره نهم مجلهٔ زیبای « سپیدی » با رساله پر از شور و جذبه « مرکب اوښکې » رسید ؛ بدینوسیله تشکر و امتنان خود را توأم با تبریکات تقدیم میدارم . خداوند (ج) ناصر و حامی همه هموطنان به شمول نویسندگان و چین نویسان بادرد و پرشور کشور رنج دیده و غم‌کشیدهٔ ما باشد .

باید متذکر شد کسانیکه مانند ما و شما جرأت و یا قدرت فدا کردن جان را در سنگر های داغ و کهساران گلگون و پرخون وطن ندارند، اگر قدرت و یا رای نوشتن دارند اقلاً قلم و احساسات خود را بحرکت آرند، تا ارواح آشفته و پریشان هموطنان خود را تکان دهند و افتخارات ملی شانرا به شور آرند و از عظمت گذشتگان یاد آور شوند و مردانگی نیاکان را بخاطر بیاورند تا یکبار دیگر کشور دلیر و مردم غیور ما از این رستاخیز وجهاد ملی و دینی فاتح و پیروزمند بیرون آیند .

چون درین آواخر نه تنها دشمن سفاك از راه عملیات نظامی

در هند بربادی کشور ماست ، بلکه شب و روز از راه چاپ کتاب و آثار ناپسند میخواهند افتخارات و شکوهمندی باستانی ما را دگرگون سازند و مبلغین روسی در هر اداره کشور مشغول این نوع دروغ بافی‌ها میباشند . جای خوشی است که اگر در داخل کشور دست و پای بسته است و لهند وستان وچین‌نویس مانند شما در حالیکه درحال هجرت و جلای وطن اند باز هم درین راه متوجه میباشند . دو اثر این جانب که یکی آن بـه نام « افغانستان ، کشوریکه به آزادی عشق دارد » تازه در غرب به چاپ رسیده و افتخارات دو قرن گذشته را با اسناد و فرامین وگراورهای تاریخی به جهانیان عرضه میکند و ممنونم که درجهان از آن استقبال خوبی شده . و دیگری به فارسی به نام « ریشهٔ هرات در عصر تیموریها » که در پاکستان زیر طبع است و قدامت دوره رنسانس کشور ما را با رنسانس اروپا جلوه میدهد ، برای همین مقصد نوشته شده . من یقین دارم که وظیفه نویسندگان است که در مرحلهٔ فعلی حس اتحاد و همبستگی را از یکطرف که یک ضرورت مبرم ما می باشد ، با توضیح افتخارات ملی وعنعنات باستانی تقویه وتشجیع کنند ، تا از این امتحان بزرگ تاریخ نیز موفقانه بدر آئیم . البته مسئول تراژیدی و بدبختی های امروزهٔ ملت افغان نی ، بلکه عدهٔ معدودی اند که گوش شنوا و چشم بینا نداشته ، چنانچه شاعری (۳۰) سال قبل میگفت :

هر قدر گوئی « طبیبی » که وطن ویرانست
دیده ها کور و کجا گوش شنیدن باقیست

در همان ایام که همه طوفان تباهی را از دور میدیدند ولی کس مانع جلوگیری آن نمیشد ، شعری داشتم که میخواهم درین جا ثبت شود ؛ زیرا نالهٔ گذشته بود و چنین ناله ها از هر گوشه وکنار بلند بود و لی کس به شنیدن آن حاضر نمیشد تا به مصیبت امروز سرد چار شدیم ، این است نالهٔ گذشته وبی‌اش که حالا نیز باید اثر انداز شود :

(*)
«بال بکشا تا جهان در زیر این شهپر شود»

کاش حال مردم ما یک کمی بهتر شود
حال ما بهتر شود ، این روز روشنتر شود

قوم افغان متحد گردد ، چو مشت آهنین
قلب دشمن را شگافد ، تیز چون خنجر شود

مردم ما متحد گردد چو اسلاف بزرگ
نوجوان و پیر ما از دل ولهنپرور شود

(*) این پارچه در جاپان درجون ۱۹۶۸ سروده شده .

جام جم بار دگر در دست گیرد قوم ما
این جهان آئینه سازد ، همچو اسکندر شود

دشت ما ارژنگ ، مانی کوه ما پر ارغوان
دره هایش پر گل و از لاله ها احمر شود

همتی بهر خدا ، ای نوجوان آریا
تا که این فرزانه کشور زینت خاور شود

علم باشد جوهر مردانگی و مردمی
بشکند مردی که چون آئینه بی جوهر شود

میشود بادار آن قومی که همت میکند
ملت بیکاره مزدور است و هم نوکر شود

تا بکی نان ترا دهقان امریکا دهد؟
تا بکی از شوروی طیاره و عسکر شوی؟

تا بکی تو منکر بر قول «لینین» میشوی ؟
تو بخواب و دیگران در ملک ما غاور شود؟

تا بکی مرد وطنپرور حزین و دربدر ؟
تا بکی افغان لایق بیکس و ابتر شود ؟

ما بخواب ناز و دشمن هر طرف داردکمین
تا ترا نوکر نماید ، حاکم خیبر شود

عشق در راه وطـــن ایجاب قربانی کند
در وفای شمع خـــود پروانه خاکستر شود

اتفاق اندرجهان مانبـــود راز حیـــات
ملت صد پاره آخـــر لقمهٔ اژدر شـــود

سخت طوفانی است این بحر و شتابی ناخدا
تاکه این کشتی سواران صاحب لنگـر شود

هندوکوه ما بلند و پرُ ز سیمرغ وعقاب
بال بکشا تا جهان در زیر این شهپر شود .

دیگران در کـره ما ، قوم ما در قعر چاه
کی « طبیبی » این مـریضان دور از بستر شود .

دوکتور طبیبی

مجدآصف - صمیم

یوحقیقت، یوتأثر

د شکر هار پر سینه ،
یو واورین هار پروت دی
سپین غر نومیږي
له وړا خلیږي ...
سپینه خلا یې سبۍ
د غلیمانو کسي
شا مقام کوري وړیږي .
ترې طوافونه کاندي
لمن ته یې ټوټر را غځ چې :
د ژوبنان پیر ، مورچل و
له حوادثو نه پاک
د واقعاتو منځ
د چا د سوبې څارنې
د چا د ماتې شاهد

د چا جفا ژاړې
د چا مړانه ستایې ...
پر زړې چې وړې
د روښان پیر یا دونه
سپین غر ته غاړه وځې
غاړه - غوټه شي سړه
غوټه د زړه پرانیځي
یو - بل ته حال وایي
د زړه ټپاس وکاږي
سپین غر پرې وړوي
وړندې سپینې اوښې ...
خو !!!
اوه کاله کیږي چوپ دی
له خولې یې سپین نه خیژي
سپین غر ته حال نه وایي
غلې - غلبا کې خوښ دی
لمبه یې فرش هغو ته
چې د روستوب دښمن وي
چې آزادي غواړي
چې خپلواکي
د خدای ددین غازیان
پرې سوې بلا د مسکو

وړځې پر دغه « راغه »
لیکې چې وکړي پکې
بار چې پرې وچلوي
خواچې پرې شه سړه کړي
میندې پرې بوړې کاندي
بیا راستانه شي مټرینه ،
خو !!!
چې رقیبان پرې پوه شول
له « راغه » بې « توره » وخوړه
بله چاره یې نه وه
ناولیو هیلو ته یې
د چل پرتوک واغوسته
شنه- شنه توتیان (!) پې راوړل
پر « توره راغه » یې ولونل
څوک پوهیده، چې دا ببه
هم وي روسولي غوندې
کښین لرلي نهر ؟ ...
شنه-شنه توتیان څه وو ؟
د روس له قهره شنه وو
د قهر نهر یې پکې وو
ناولي روس ګنله
چې پرې بازان تېرباسي

که یې منګول کې وا خلي
توقي به دې ناري کا
بازان به سر وخوري
خلاص یې شي دوی له پنجو ..
خو !!!
پر دې لا پوه نه وو، چې
دا باز د خدائ سرباز وي
نور د خدائ پرې اوري ...
د خدائ سنت وګوره
په کرو یې عقل لېنې
توتیان یې ټول وویشتل
په ابابیل د بلې
بلې قیامت راکوز کړ
لاندې توتیان چاودیدل
پاس پرې بلې غوسه وه
داسې یې یو پرېښنود
په وینو یې سور چې نه کړ، ...
د حال په ژبه به یې
پر روس لعنت وایه
هدا سې سپک شئ ، وچوئ
لکه چې موږ وچاودو ....

*

محمود - فارانی
اسلام آباد

راد مرد پریشان

دوش بر سنگر دشمن چو خرامان میرفت
دشمن از هیبت تیغش چه گریزان میرفت

بر سر کوه سلیمان و بدامان فلک
تیغ بر دست و بآهنگ سلیمان میرفت

خونفشانان ، خون فشان ، نعره زنان ، حمله کنان
همچو شیری بسر دشمن ایمان میرفت

و ز پی اش کودک بیمار و زن غمزده ماند
او بدرواز‌هٔ فردوس پریشان میرفت

ریخت پیمانهٔ خونش ببر سنگر داغ
سر شوریدهٔ او بر سر پیمان میرفت

نگهٔ خویش به آن قلهٔ پر برف بدوخت
واپسین لمحه که از پیکر او جان میرفت

عبدالوکیل- صداقت
ډینور- امریکا

د وطن پسرلی

زمونږ کران ، بنکلي او د نعمتونو ډک هېواد ته د لوړو غرونو ، دنګو څوکو ، تاو- راتاو دړو ، مستو- څپاندو سیندونو ، ګوړو ځنګلونو او پراخو دښتو په لرلو پسرلی هم په جرأت او یو دم نه شي ورښتونی . د اتلانو دې وطن ته وړو - وړو او په احتیاط ورداخلیږي . اول په ختیز او جنوبی سرحد کې د تعظیم مراسم په ځای کړي- خواؤ شا په غوږ وګوري ، د دین ، آئین او وطن د سپاهیانو د ځیروکړو خاوند د افغان غازي تندی چې وړیږ وویني د یو نړۍ آشنا په صفت د څو ورځو دمېله په حیث په دغه پاکه خاوره کې پېلی شي .

د اړواښادو شهیدانو په مقتلونو د لاله ډبوې بلې کړي او د وړکو سپاهیانو په یادګار د ګلونو څادرونه وغوړوي ، توتکی د اړواښادو شهیدانو روح ته د ثواب په خاطر د « یٰسین » شریف په ختم وګوماري .

په غازیانو او غازیانو ګلونه ولوڼي ، د سحر د نسیم د قوماندې لاندې د غم او درد د تجلیل او د ملانځلو په غرض

مخ په وړاندې د ابلبندونو په لوړ د مارش امر ورکړي او سپارښتنه پرې وکړي، چې احتیاط وکړئ چې د نازپه‌خوب ویده نارولي شهیدان د حوړو له غږږو راپورته نه‌کړئ.

د کونړ غر، سپین غر، پامیر، سلیمان غره، شرافتکوه او کوه بابا ترلمنو پورې دا مارش شپږ میاشتې وخت وینې او چې د دغو څوکو سر ته پې کاس ونه‌رسیږي؛ پښې‌پې بشکل کړي او په ستنه راوګرځي.

او بیا دا د حوادثو ملک وي او د توږې بحیرې اوکسپین سپیرې سیلۍ او د سایبیریا د یخ او واورو لمونانونه چې سره اخلي او بړدي.

په شکرهار کې پسرلی د مخه راد برې کیږي. موږ چې کمکیان وو؛ د ژمي په آخر کې ۴ د مرغانو کارې او د ونو - بوټو بناخونه څاړل، د پسرلي ښنې - ښنابې ۴ لمتولي ښر به هغه و، چې د نورو به پې مخکې د پسرلي ښنه پیدا کړه او په نورو به پې نړیږي وکړ.

توتکۍ به له بټولو نه مخکې راپیدا شوې - بیابه مړنان رښاکې، ترږې او نور راغلل. په ونو - بوټو کې به اول خړ‌لو غوټې وکړې، بیابه ګلاب او انځړ غوټې وسپرلې.

موږ به راټول شو، د ونو د غوټیو نه ۴ وړه شان ګډیدې جوړه کړه، هغه به یو هلک په کاس کې ښولې وه کور په کور به ګرځیدو، دا د پسرلي ښنانه ۴ هر چا ته ښوده او ورسره ویل ۴: «په شودو پې لوبه وه-

په مستو يې مسته وه، په غوږو يې غوږه وه - په خوږو يې مړه وه - په اوبو يې لمبه وه.. دا سې اوږده شان سندره غوندې وه او غرض يې دا و، چې دا پټل شیان د دې ګلانو په ځای موږ له راکړئ؛ هغوی به هم چا شوده چا ماسته، چا وريجې، چا وړه، چا ګوړه، چا غوږې راکړل دا خوراکي شیان يې راټول کړل، مېله يې جوړه کړه، د کور کلي نه بهر به چېرته ووتو، دا شیان يې پخول او خوږل خه به راته وسوځېدل، خه به خام پاتې وو، کوم شی به بلدنګه و، د کوم به مالګه نه وياته وه، نو مازيګره به مشغول وو.

د پسرلي د راتلو سره به د کور د ننه لوبې وځنديدې او د کور نه بيرون لوبې به شروع شوې. موږ د لوبو دوه قسمونه لرل: مازيګرنۍ لوبې، د شپې لوبې، د ماشومانو لوبې د غټانو لوبې، د نارينه وو لوبې، د ښځو لوبې، د بدن د مختلفو اعضاوو د روزنې لوبې، د ذهن د انکشاف او د تنفس د قوي کولو لوبې. غرض دا چې انواعې لوبې م لرلې، چې د عمرونو - عمرونو د تجربو نه پس پخلتګې ته رسيدلې وې او د پر خصوصيتونه او مزيتونه يې لرل. سرشوخ او سرکش طبيعتونه به يې دامې رام کړل، چې به کوم نفرته اجتماعي مسوولیت ورپه غاړه کيده، بالکل به ورته اماده شوی و، د کرکې او نفرت خه پکې نيول شوې وه او وړځ په وړځ به يې د خلکو ترمنځ مينه نه ياتوله. په لوبو خه ليکل يا ويل مستقل بحث او ځانګړې موضوع ده، چې په خپل وخت او فرصت کې به پرې وګړيږو.

سمنک د بنځو میله وي، چې خاص مراسم او مقام پې درلوده. د ژمي په آخرو شپو کې به دوی په یو لوی لوښي کې غنم وکړل، په کوته کې به پې کښودل، چې د نوروز د شپې پورې تیغ ووهي؛ د نوروز په شپه به د کلي-مالت بنځې سره تولې شوې، سمنک به پې تکاو، شیره به پې تري ایسته او بیا به پې هغه تر هغې ایشوله، چې قوام به پې برابر شو. په دې دوران کې به چا کار کاو، چا به سندرې ویلې، او یو قسم مشاعره به پې روانه کړې وه، چې ماته پې دا دوه ټکې یادې دي:

یوې ټکې وکړه چې:

زما آشنا ګل د بهار دی
د غاړې هار دی، سهار - مابنام پې بویومه

بلې وویل:

زما آشنا ګل د شړشم دی
په خپته شړشم دی، د ناکام شپې تېر ومه

هیڅ پښته به دا پې نه وي چې لنډې جوړې پې نه شي کړی.

یو رواج د هفت سین-و؛ هر چا به په خپله سلیقه شربت جوړاو او دا پې اوه قسمه مېوې به پې پکې اچولې وې، د نامه په سر کې به پې د سین-ټوري و، لکه سنجله.

په هر ولایت کې به د هغه ولایت د خصوصیاتو او عنعناتو سره سم د پسرلي د اختر مراسم په ځای کیدل، خو په ټولو کې یو څیز مشترک و، او هغه د بنو ګلانو، ترکاریو او وښو

د تخمونو او بوټو نمایش او د هقافه او مالدارۍ د محصولاتو مسابقې وې .

په کابل کې د کواهد من د شاه زلمو د ښپل اتن او د ښپل وهلو نمایش خاصه تماشا لرله ، د هر ښپل سره به تاویل چې د زمکې زړه رابا سي .

په ننګرهار کې به د نارنج د ګل میله لګیده . نه پوهیږم چې په ننګرهار کې د نارنج د ګل میله په څه مناسبت جوړیده آیا دا وجه وه ، چې نارنج او د هغه زهیر ګل د ننګرهار یانو د ملیریا وهلو څېړو ښه ترجماني کولی شوه - او که دا وجه وه چې په ننګرهار کې د نارنجو باغونه زیات وو . او په پسرلي کې به د نارنجو د ګل مستې او خوشالوونکې وزې خوږې وې او ټوله فضا به یې معطره کړې وه .

پسرلی د کار او زیار موسم هم و ؛ نو ځکه به د کار او زیار مسابقې هم کیدې . کوم کارونه چې نوروته شاقه بښکاري ، هغه افغان زلمي ته شوقي بښکاري - دده د کار نه سړی ته داسې بریښي ، لکه څوک چې تفریح کوي ؛ نه دا چې د احتیاج د رفعې کولو له پاره زیار کالي ، د کار په منځ په ټکنده غږمه کې چې دی په خولو کې دوب وي او د ډیلې زاړه غږ پورته کړي ته به وایې چې د کوم چمنستان د نسترنو په سیوري کې د کوم خوشنوا بلبل آواز دی .

د جهان نوښري خبرې - لوړ په لوړ تورې لښکرې
زما دې نه خوښېږي - له ځایه غږ خو هسې وي که نه

په پسرلي کې زمونږ لويه عمومي او ملي مېله په ګل‌سرخ، يا ديرې، چې په مزار شريف کې لګيږي او خلوېښت ورځې د وام لري .

دا مېله زمونږ ملي مېله ده او د پر پخوانی تاريخ لري چې په ام‌البلاد « بلخ » کې به جوړيده او د هېواد د هرې سيمې خلکو به پکې ګډون کاو او د ژوند د نوښو چاړو په څنګ کې يې ديانت او روحانيت هم ساتلی و او د نوبهار د آتشکدې په نامه يې يوه لويه عبادت‌ګاه هم لرله چې راغلي بناغلي د سيل، صفا او اقتصادی چارو نه علاوه د اهورامزدا له لمانځنې هم مستفيد شي او د شپو لنډيدو، چې د تيارو مظهر دی او د ورځو په اوږديدو، چې د رڼا مظهر دی خپلې خوشالۍ ورته څرګندې کړې .

حسين کوشر غوښيا خپل د پښتو ژبې پياوړې ليکوال وايي چې د اختر کلمه په اصل کې يختير و ؛ په ژمي به کار بندې شوې ورځې به وچې او د ښاړو کاندې شوې، زمکې او کروندې به يخ ووهلې، د تجارت، زراعت او مالدارۍ چارې به په تپه ودريدې، يواځې کوږ دنده به د صنعت کار د وام درلود، کله چې به يختير شو، خلک به له بنده خلاص شول په خوشالۍ به يې يو-بل ته د يختير مبارکۍ ورکولې او ويل به يې : يختير دې مبارک شه ! د زمانې په تيريدو يختير اختر شو . د يخ تيريدو سره به کار خلاصې شوې، په بلخ کې به لوی بازار ولګيده او هر چا به

خپل صنعتی محصولات پکې عرضه کول او مایحتاج به یې پکې پیرودل .

په هر صورت د اسلام دغه هرڅه چې وو ؛ هغه به وو خو د اسلام نه وروسته د «گل سرخ» مېله د افغانستان یوه ملی مېله ده ، چې د آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) د ځلورم یار حضرت علی (کرم الله وجهه) په مبارک مزار جوړیږي او د هېواد د ټولو سیمو خلک پکې شرکت کوي او د سخي صاحب دجنډې په پوهنه کیږي افتتاح کیږي . د اسلام د دغه نومیالي سپاهي سره د اهل تشیع نه علاوه د افغانستان ټول مسلمانان د پره نړیانه مینه لري او دی د خپلې قوړې ، شجاعت ، مېړنتوب سخاوت او د اسلام په لار کې د آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) په قیادت کې د ده بې غرضه او بې الایشه فداکاریو او ایثار په وجه زمونږ د خلکو په زړونو کې ځای لري ، خوک یې شپږ د خدای ﷻ او خوک یې سخي صاحب بولي او د هغه د مقام د تجلیل په نیت د «گل سرخ» مېله تجلیلوي .

پسرلی د بل هرځای نه په افغانستان کې ښه فیاض وي . باغونه او راغونه ټول په شنه قبا پټ وي ، سیندونه مست او څپاند وي ، هوا د پره ملایم وي ، هره خوا د مرغانو نغمې پوهته وي ، دښتې په ګلانو جوړو وي ، کبلی پرې رغړي ، یواځې د فرخار د بلبلا نو نندارې په ټولې دنیا کې ساری نه لري .

مې چې بیا د ۱۳٦٤ کال د نوروز وسرځ د ه (*) د

پسرلي موسم دی .

آیا دا پسرلی به افغانستان ته هم لاړ شي ؟ آیا د افغانستان د کونړو - ړندو او یتیمانو اوښکې به پاکې کړي ؟ د افغانستان د شهیدانو په مزارونو به د لالې ډبوې بلې کړي ؟ د افغانستان په غازیانو او غازیانو به ګلونه ولوڼي ؟ د بختې ، ړغونه ، باغونه او وړشوګانې به بیا سمسورې کړي ، سیندونه او ابشارونه به د ویني په ځای له اوبو ډک او مست کړي ؟ دا کنډوالې - کنډوړې ، ورانې - ویجاړې به ودانې کړي ؟

خدایّ خبر ؟

ګلان له خاورو پیدا کیږي

زموږ ځوانان له ګل بنایسته خاورو ته ځینه

افغانستان ته داخل د سایبیریا او د قطب د طوفان سره قطبي خرسان او د توړې بحیرې د سپېرو سیلو سره توړې بلاوې او سپېره لېوانه هم راغلې دي - پاکې ناست دي ، دا ړې ډیرنګې کړې دي . پسرلی کې دا جرأت نه ویښ چې په دې کال به هم دې بد قسمته خاورې ته داخل شي او یو ځل به بیا ددې پاکې خاورې بچي د خپلې میڼې او مور په غېږ کې وڼیسي .

نه یوازې افغان مسلمان ، بلکې د ګردې نړۍ مسلمانان په اړتیا دي ، چې په افغانستان یو ځل بیا پسرلی ورشي ، غږیان هم دا خوښونه وینې ، آزاده نړۍ او ملګري ملتونه ډې هم په شاټوپي چې هله شاباس پرې ورځه ؛ خو بهار وایي :

در گلستان که بلبل بشنود تو بیخ زاغ
ریح و ریحان مرده باد، خار وخنجر زنده باد

یا خو پسرلی په ځان کې دا توان نه وینې، دا ځل چې د دې بد قسمتې خاورې هډوکي برسیره د پدر وطن د پس خورده خورۍ ګیدړانو او د توریې بحیرې د توږو بلاوو د قطب د خرسانو نه د وارسا د پکټ، یمن او کیوبا زاغ و زغن هم شپیلوليدي بیا راژوندي کړي شي.

آیا په دې پسرلي کې دا توان او طاقت موجود دی، چې دا په بمبونو سوري- سوري ملک، دا سوې ځمکونه، دا ویران-ویجاړ بناوونه؛ چې چینې، کارېزونه او ویالې یې ورته زهرو لرلي لاړې-ګودرې یې په بمبونو فرش او فضا یې په زهرجنوګیسونو ککړه ده، بیا راپورته کړي؟

آیا د دې پسرلي په لمن کې به دومره ګلان وي؛ چې د دا دومره شهیدانو په مزارونو یې ولوفي؟ آیا دا پسرلی هغه مسیحایي دم لري، چې د نیم سوخته پتنګانو علاج وکړي؟

زموږ په وطن بهار نه دی راغلی او خوشالي نه شته - ټش د درد او غم د تجلیل مراسم په ځای کړو او هغه لمانځو.

هو! د رحمن او رحیم خدای له رحمته ناامیدي نه ده په کار. زموږ په ملک به هم پسرلی راشي او خامخا به راشي؛ خو هله به راشي چې د شهیدانو وینه رنګ

راوړې او د غازیانو د «الله اکبر» نعره یوه شي ؛ نو که بیا د چا خوښه وي - که نه ، بهار به زمونږ په کور و کلي د شتونو ، سر درو ، غرونو - رغونو خور وور وي او که د ویجاړو په ودانوو د یو پسرلي زور ونه رسیږي په څو پسرلیو کې به بیا دا د دوزخیانو له لاسه جوړ دوزخ په جنت بدل شي .

د غازیانو د نعرهٔ تکبیر د یووالي په ارزو .

(*) دامضمون اصلاً د نوروز د ورځې په مناسبت لیکل شوی و - چون « سپېدې » ته وروسته راورسید ، نوځکه مو په دې ګڼه کې خپور کړ .

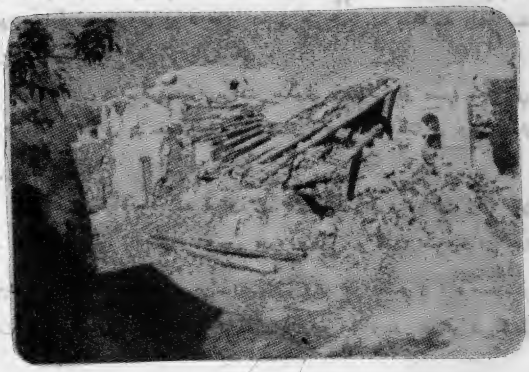

ذبیح‌الله «عطایی»

... اولمړله آسمانه وړته کتل

یوه ورځ چې کله موسیٰ جان د خوښۍ جګړې له خټیدو څخه وروسته کور ته راستون شو ، خپلې خور حمیدې وړته وویل :

موسیٰ جانه ! ګوره وروره زما یوه خبره به ضرور منې !

موسیٰ جان : ولې نه ! که زما په وس کې وي ، نو ولې به سر غړوم .

حمیدې وروسته له یوه غمجن سکوت څخه وویل : وروره ! موږ درې واړه خویندې او مور غواړو ، چې تاته کوژده وکړو ، ته زموږ یواځینی وروره او د مور دا یو زړوی پې ـ ستا په واده به زموږ ټولو لوڅه هیله پوره شي .

موسیٰ جان د چایو غوړپ مټرستوني ټبر کړ او سره ساه یې ووبسته ، بیا یې د خور خواته وکتل ، په کټ ـ کټ یې وخندل او وې ویل :

ای خور جانې ! ته لېونۍ یې . دا وخت او واده کول !! دا کلونه خو د واده کولو نه دي . اوس هره ورځ یو قتل عام وي او هره شیبه د روسانو د ناکړو یو داستان وي چې پیښیږي ، د مسلمانانو وطن سر و کفارو ټیولی دی او د مسلمانانو په وینو سمه او غرونکیدلی

دی . په دې وخت کې باید د هرمسلمان لویه اړتیا له پېښه کفر سره جهاد وي ، نه بل څه .

- وروره ! ستاخبرې هم صحیح دي . په وطن د پېر بد حال دی او په دا سې لوڅ وبیر کې خوشالي کول د بې رحمو خلکو کار دی . خو خبره دا ده چې واده کول هم یو اسلامي سنت دی او ګناه څه چې ثواب لري .

مومنې جان پوه شو، چې خوږې له خپلې خبرې نه اوړې ، نو بحث کول یې وړسره بې فایدې وګڼل او په نرمه یې ورته وویل، خیر ، خوږې ! خدای (ج) دې خیر پېښوي . چې څه مو په قسمت کې وي ، خدای (ج) به هغه پېښوي ، هرکار د خان د پاره یوه نیته لري ، که یې خدای (ج) وخت راوست ، بیا به په هغه وخت سره غږیږو .

د پېره سوده ټپره شوه ، خو نه روسانو خپلې ناکردې بس کړې او نه د اسلام دې نړوړ سپاهي توره ټیکې ته وروړه، دی د خپلې میرانې اوحیت په خاطر نه یواځې د ټولو کلیوالو د سترګو تور ګرځیدلی و ، بلکې د سیمې په ټولو مجاهدینو ګران و .

شپې او ورځې هدا سې تیریدې ، دی به په پاکو موږچلونو کې په غزا لګیا و او کله ناکله به کورته هم راتلې .

یوه ورځ مازیګر د نور وخت په شان سترې - ستومانه او په ګردونو کې پټ کورته راغې ، موږې چای او دوډۍ ژر - ژر ورته تیارې کړل او چې کله له خوړلو فارغ شو ، نو موږې ورته وویل :

زویه ! زه یوه خبره لرم ، که یې راسره ومنې .

- مور جانې ! څه امر دی ؟ هرڅه چې وایې ، ووایه ! په دواړو سترګو به یې منم .

- زوی جانه ! ما د فلانې اکا لور چې یوه باحیا او دیندار نجلۍ ده ، لیدلې ده او غواړم چې ستا کوڅړده ورسره وکړم ستا څه رایه ده ؟

- مور جانې ! هیڅ ضرور نه ده ، وخت دې پرې خراب دی .

خو مور دې تاکید وکړ او وې ویل ، چې حتماً به یې منې . ده هم چاره حصره ولیده او وې ویل :

ښه مورې ! چې ستاسو قولو خوښه ده ، زه هم رضا یم خو دومره درته وایم ، چې نه به دې خلک راغواړې او نه به دې مصرف کوې ، دا وخت دد ې خبرو نه دی او اسلام هم دا وایي .

مور یې دده خبره قبوله کړه او ژیاته یې کړه ، چې کله دې مابنام ترې او د ترې ځامن راشي ، له هغو سره به د کوڅې ورځ او نېټه معلومه کړو او بیا به لاس په کار شو .

د جمعې ورځ د کوڅې دپاره وټاکل شوه . جمعه راغله او کلیوال د موسیٰ جان دوی کورته راټول شوي وو ، کله چې د غرمې دوړې وخوړل شوه ، د موسیٰ جان ترې (عمر اکا) د خو دوړو سپین ږیرو او ځوانانو سره د موسیٰ جان د خسر کورته د ننې راوړلو دپاره روان شول . د موسیٰ جان د خسر کور خو کیلومتره لرې و .

د موسیٰ جان په کور کې ګنه - ګونه وه ، د موسیٰ جان

خوینده ، د مترو لوټې او ډوډۍ ډېرې ښې او ماشومان سره ټول شوي وو . د ماسپښین درې بجې شوې او ټول منتظر وو چې اوس به ټیلیفون راوړي .

په همدې وخت کې د طیارو غږ راشو . د کلي فضا ته ځلور توپه لرونکې هیلیکاپټرې راورسیدې او د اضطراب سیوري په ټولو کلیوالو ولوېدو . ماشومانو او ټوروسرو په چیغو شروع وکړه. موسیٰ جان او د کلي ډوډو نارینه وو د بټځو او وړو د خلاصون د پاره کار ې - چار ې لټولې ، چا د ې خوانه منډې وهلې اوچالدهنې خوا چیغې وهلې .

د پیرغلګرو الوتکو دوه - درې دوړې وخوړې او وروسته له دې چې د ګڼې - ګوڼې ځای ورمعلوم شو ، نو په بمبارد یې شروع وکړه .

څو دقیقې وروسته دا ګوره او ډوډه کلی د کلیوالو په وینو سور شو . هغه خوینده چې د وړو د ټینې راوړه ته یې سترګې په کار ې وې او پس له درې کلونو یې خوله خندا ته جوړوله ، مخکې له دې چې مسکی شي ، له وینو ډکې شوې . هغه مور چې د کلونو - کلونو ارمان ګیدا ورځ یې وه ، له نیمه خوا دنیا ارمانجنه وکاړه . هغه ژړې چې څو شیبې مخکې یې د موسیٰ جان په ګوتړده کې دیو - بل د خوشالولو د پاره رنګ - رنګ توکې - بنکالې کولې ، ډوډۍ ګونګې شوې .

هغه سربیره او متوکل او متین موسیٰ جان چې څو شیبې دمخه یې د خلکو د خدمت او د حاضرینو د خوشالولو د پاره ډوډۍ خوا

بله خوا مندې وهلې ، اوس يې پاکه جسد د کلي په منځ کې پې ساه پروت دی ، بنکلی ببر سرې يې په وينو سور دی او يوه پښه او لاس يې د ظالمانو راکټ له بدنه جلا کړې او دوه مټره لېرې پرانته دي .

او حميده ! مرګ هم ورځپله نکړه ، د موسیٰ جان په سر د واده د ځېرې په ځای اوس د موسیٰ جان په وينو لړلې مخ او شايسته ستړګې وينې . د يوې زخمي کوترې په څېر ځان له واکه - واکه وهي ، چيغې وهي او خپل وېښتان شکوي .

تر څلورو بجو پورې شپږ دېرش (۳۶) تنه کليوال شهيدان شول . په خپر کلي باندې خاموشي خوره شوه او لمر له شنه آسمانه ورته کتل .

تل باندې اوږې باران د وينو
وهلې دي وينو توفان د وينو
کډه غه ځال و ړې به پيدا شي
افغانستان کې کبان د وينو

جیحون

اپرچونیست

شاه ولی چې په بنه- بده پوهیدلی و ، دا چې منلی و و چې ټول په رایج کانې کیږي او د قدرت په خره سپاره د احترام وړ دي . پخوانې آمران که بنه خلک وو-که بد ، فوراً چې یادول ده ته بې لزومه غونډې کار و ، دا چې د مؤرخ وظیفه ګڼله،دی دومره ساده نه و ، چې زړو زنګو - توړو پیسو ته لکه لرغونو مترو مروجو پیسو په درنه سترګه وګوري . دی د وخت زوی و او د وخت په رڼ وکړم پوهږي چې خپلې هیلې غوټه کولې ....

شاه ولي لږ - ډېر لوستې م وو ، همېشه به يې د وخت د زوروړو هر راز اعمال بنه توجیه کول . ده ته د کلي خان او ملک دتر هرچا هوښیار او د خیر خلک بسکاریدل،ځکه به مدام د دوی په کوټه وکاږي و ، که څه م دده لوبو درباروونو ته کار نه وه ؛ چې کله به بنار ته تلی و او په ځینو دفترونو کې به يې کار بند و ، د وړو مامورینو لوبیول او غټول يې م ضروري امر باله . د زور او قدرت مټانو ته سرکوزی،وړو - وړو د ده غږیزه وګړځیده دومره د اقتدار د خاوندانو معتقد شو ، چې د نه لیدلو

تفسیری از آیات قرآن حکیم

بسم الله الرحمن الرحیم

فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء حتی تضع الحرب اوزارها ذلک و لو یشاء الله لانتصر منهم و لکن لیبلوا بعضکم ببعض والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم .

« سورهٔ محمد ، آیهٔ ۵ »

ترجمه :- پس چون (در جنگ) با کافران روبرو شوید بناء زدن گردنهاست (شیوهٔ تان) تا آنکه خونریزی بسیار گردید در صفوف ایشان ، بعد محکم کنید قید ها را (اسیران جنگی را محکم ببندید) سپس یا رها کردن آنان است به احسان و مروت بعد ازین و یا فدیه (معاوضهٔ مالی) گرفتن تا آنکه جنگ اسلحه اش را بر زمین بگذارد ، چنین است (حکم) و اگر خدا (ج) میخواست ، خود از ایشان انتقام میکشید و لیکن (چنین حالتی را جلو آورد) تا بعضی از شما را بوسیلهٔ

غتانو په تعريف به هم نه مړيدو (البته د ژوندو) .

دا يې استدلال و ، چې کلی په نامه لري ، يوخوی نتر نورو ښه لري او خدای پاک چې چاته استعداد نه وي ورکړي ؛ واک هم نه ورکوي ....

شاه ولي ډېر ډارن و او ممکن دغه قدرت پرستی به يې هم د ډار نه پېښ نده وه . ده ته دغه له ډاره ناشي او د کهنړی له احساسه راپيدا شوی احتياط او يې موجبه غوړه مالي دهونياری او درايت نتيجه ښکاريده . دده خوله به د هغه چا په صفتونو ستړې شوه ، چې هغه نتر مرګه هم په دې نه خبريدو ، چې د شاه ولي غوندې يو کلک ملاتړ او معتقد هم لري .

کله چې د خلقيانو اله-ګوله کاميابه شوه او ډېر بې تجربې او بې تعليمه زلمي يې د قدرت په لوبو کرسيو کښول ، شاه ولي خوار هم بې له دې چې عواقب يې و سنجوي ؛ خپل مزمن مرض د هغوی مداحې او ملاتړ ته مجبور کړ ، د هغوی هري نامعقولې او هر ظلم او جنايت ته به يې منطقی استدلال پيدا کاو ، ناخواسته يې په اتڼ ورګډ شوی و او د هر مارش په سر کې به يې په شعارونو غاړې ولويدې .

که څه هم دی عقيدتاً ملحد او کمونيست نه و ، خو د عادت له مخې يې د دوی ويل او کول غوړه ګڼل او په ټټرو يې د بطلان کربڼې ايستلې

اپرچونيزم بد مرض دی ، خدای پاک دې څوک نه پرې مبتلا کوي ، په دې رنځ مبتلا مجبور وي ، چې همېشه به ځان

له حالاتو سره عیارول - ویل، کول او منل به وقتاً - فوقتاً بدلوي او د حالاتو پښې به پې هره ورځ ذهناً له سره ټکوي تر پښونه په کلي کې د خان صاحب، ملک صاحب او ملاصاحب معتقد او اخلاصمند شاه ولي پې ښه - پې بده د هغو دښمن شو دا ځکه چې نور د وخت حاکمانو د هغوی له دوستۍ لاس اخیستی بلکه درجه یک غلیمان پې ګڼل .

خو شاه ولي د وخت په حاکم ځان پېژاند ؛ خلقي ضد روحیې عمومي قیام پیل کړ او د « الله اکبر » په نارو پې دده د زړه برجونه ومنړول ، نور پې په کلي کې د شپې تېرول ځان ته له خطره خالي نه ګڼله ، بنار ته پې ولېښل . د عمومي پاڅون له املې د بنارونو امنیت هم د دوی له پاره ورځ په ورځ له مخه په تلو وو ، مجبور شو، چې کابل ته وکړه شي او څو وخته په ناپېژندوی محیط کې د شرایطو څارنه وکړي .

په کابل کې هم خپل خصلت آرام ته نه پرېښود، چې د سروسانو پې شپږه ټیکونه به پې ولیدل ؛ په دې به باوړي شو، چې دا پوځدي کلاګاني قابل تسخیر نه دي ، د خلق د ګونډ تعریفونه به پې کول او د روسانو رانګ به پې وړ کار باله ، په دې پسې به ده سر نه ګرځا و چې مخاطب مې څوک دی ؟ پېژندوی دی - که ناپېژندوی ؟ په هغه به ښه لګیږي - که بده ؟ ....

دی خپل مرض مجبور کړی و ؛ د سازش کاری او اپرچونښتې مزمن مرض . خو، چې بیا به خبر شو، چې مجاهدیستو فلاني ځای کې غلیم ته دومره تلفات ورارولي دي او فلاني ځای پې آزاد

کړې دی، يا مثلاً په روډه-رينا وسرحد ښ په کابل کې دښته ډيه ميرويس-ميدان کې يو-دوه تنه پرچميان دتروسر شوي دي يا يې له ميکروريانو څوک ژوندي نيولي .... دده دتبليغاتو ارخ به هم بدل شوی و او د مجاهدينو د مبرانې او فجاعت کيسې به يې تشريح کولې .

شاه ولي په درست عمر کې دومره نه و متردد شوی، په يو وخت کې يې دوه متضاد قدرتونه په خپل ماحول کې نه و ليدلي . ژوندون، سړی له ډيرو عجيبو واقعاتو سره مخامخ کوي ، دی هم اوس له داسې يوې سختې معضلې سره مخامخ شوی و ، نه پوهيد، چې کوم ارخ ونيسي او دکوم قدرت مداح شي ؟

لنډه ټيره يې پريښودله ، داسې چې د خپريدلو پرېښتونو سرونه يې تړې ساوتلي وو ، يعنې ټيره يې له مجاهدينو سره د څه همنوايۍ په خيال او پرېښتونه د خلقيانو په تقليد .

يو وخت يې ضرورت پيښ شو ، چې جلال آباد ته لاړ شي . هغه هم داسې وختونه وو، چې په لاره به اکثر د مجاهدينو کنترول و .

چې موټر لږ څه له يکه توت څخه ورښته شو ، موټر د يو شهر مسلحو کسانو له خوا ودرول شو ، مسلح کسان په ملي جامو پټ وو ، شاه ولي ومنله چې مجاهدين دی . کله چې مسلح کسان موټر ته راوختل او مسافرين يې وڅيړل ، شاه ولي د خپل طبيعت په لمسه ورته ووېل : « بې غمه اوسئ ! په موټر کې يو بې لاره شوی هم نه شته ، درست مؤمنان دي ».

يو تن وپوښت : ته په څه فکر کې يې ؟!
ده ورته وويل : زه الحمدلله مسلمان يم ، خدائ ې دې نه خلقي کوي .
مسلح کسانو څو لغتې وواهه او چې له موټره يې د راکوز ولو په نيت شول ؛ نورو مسافرينو ورته وويل : ساده سړي دی ، له دواړه يې درته وويل ، که-نه نه په جنګونو کار لري- نه له چا سره رابطه ، ده د باغيانو ګومان درباندې وکړ .
پرچيانو له وهلو ورسته په توبه پرښود ، چې موټر د غرونو لمن ته ورسيد ، بيا د ډيوه ډله مسلحو افرادو له خوا ودرول شو . دې دا ځل په خپل زغم هوښيار شوی و ، ورته يې وويل : درست مسافرين د خلقي نظام ملاتړ دي ، په موږ ې کې څوک اشرار نه شته بې ګنه اوسئ .
مسلحو نرمو هم څو سوکه وواهه او له موټره يې کوز کړ بيا نور ترمنځ شول او د ده د لومړي ځل کيسه يې ورته وکړه . مجاهدينو هم توبه پرې وايستله او خوښې يې کړ. چې بېرته موټر ته راوخوت؛ ملګرو ورته وويل : په تا څه بلا شوې ده ، چې ځان په لوی کاس مرګ ته ورکوې؟ ده ورته وويل : زه څه خبر وم ، چې دا څوک دي ؟ ما خو اوريدلي وو ، چې خلقيان او پرچيان په خړيدلو بربټونو او مجاهدين په څنو او زيرو پېژاندل کيږي دا خو دواړه ځايه يو ورو وو ، سحرې نه پوهيږي ، چې

څه ووايي ؟ يو هوښيار سړي ورته وويل: هغه څه وايه ، چې عقل او وجدان يې د سره منې ، که داسې نه وې نه لري، "شيخ فريده ! پته خوله دې بهتري ده"، له يې ځايه چاپلوسۍ او اپرچو نيستې څه نه جوړيږي .

په دې يم ځاى کې چې موټر و درول شو ، شاډولي خلاف معمول پته خوله و ؛ داسې پته خوله ، چې حتى د پوښتو نکو پوښتنو ته يې هم ځواب نه ورکا و ، د دې يم ځل له پاره ټوهل وخوړل او بيا هم نوسو د ګونګي په نوم ټرې خلاص کړ .

نه پوهيږم ، چې شاه ولي به ګونګه روژه ټر کله نيولې وي ؟

دې شاخ نشکوفه درچمن مې خندید
بر سبزه و نسرین و سمن مې خندید
از دور رسیده سحر را دیدم
بر روز خود و بستام من مې خندید

استاد خلیلی .

اسد الله - غضنفر

څوک داسې نه کوي !

دا څو ورځې مياشت وه چې له کلي ورته احوال نه و راغلی
د پر خپه او پريشانه و . پخوا به په يوه - يوه نيمه مياشت کې د
کور - کلي له حاله خبريد و ، خو دا څل يې انتظار اوږد شـو
چې ورځې به تيريدې - اندېښنه يې سېوا کيده .

ده تر « بورډ » پورته له يوه ټيکه دار سره کار کاو ، ټيکه‌دار
د سړک پخول اجاره کړي وو او ده ورته غټ کانټي او وړول.
هغه شپارس روپۍ تنخواه ورکوله . لمر تين و او ده تودوخې له
کسه تنګ - توږ اوښتی و . ټيکه دار بشه سړی و او کار نه -
خوږاو ، خو دا چې ورته ډېر وخت د کور احوال نه و راغلی
نو ډېر ناکراره او غمجن و .

په « پښور - تورخم » سړک باندې هره ورځ يې شمېره
موټرانو ته ځي - راځي ، ده به ټول هغه موټران چې پښور ته
راتلل ، ځاړل - او که به يې په کوم يوه د افغاني موټر ګومان
راغی ، نو تر پايه پورې به يې ورته کتل .

شپې - ورځې هداسې تيريدې . نه چا ورته احوال راووړ
او نه يې د لوبې کاږې په موټرانو کې پېژندو ی کسان تر

سترګو شول .

د زمري میاشت راغله ، د دوی له وکاینه د خټکیو ګاړي راورسیدل او چې پرکاره به تیریدل، نو ده به خټوټک پرځمکه کښیښود ، کار به یې پرېښود او په شیبو - شیبو به یې د ګاړي لوري ته سترګې نیولې وې . عجیبه داوه، چې په دې هومره مونټرانو کې شناخته سړی نه و . د موټر شمال به ډېر مخ څېړه ورکړه او د خربونو خفیف بوی به د کاږه له ګردونو سره یوځای دده سپوږې وتخنولې . د مېوې بوی به د تخیل په نیلي سپوږ کې . له غرونو، دریابونو ، الوتکو ، توپونو او ټینکونو به وړ تېر شو او د کلي د پوتلن سړک په غاړې به د کوږ دروازې ته ورسید و... مور خو-خوځلې په تندي بشکل کړ ، پلار یوې پرېښوده او په منډه-منډه له کروندې راغې ، د خوږ له ډېرې خوشالۍ سترګو ته اوښکې ودریدې او کوچنی وروکې په داسې حال کې، چې په بیړه - بیړه د مور شیدې روي ، ناآشنا مېلمه ته په حیرت ګوري ... بیا په خیالونو کې یواځینې وروږ ته کړه- وړه جوړ کړي ، په غېږ کې یې ټینګ کړي او ټکې خټې واخلي ... چې د ټپکه داو به ورته پام شو ،نو ددې خولته به وراغې ، وبه یې توخل او د روښنو سترګو له خوبه به یې ساوېنې کړ .

ده ډېر ځله کار په نیمایي کې پرېښود ، اته روپۍ به یې جیب ته کړې او د خپلې سیمې مسافر به یې لټول.

هیڅ م سم احوال نه درلود . له دې هومره خبرو دومره

معلومه شوه چې په پسرلي د دوی کلي ته قوه راغلې وه او دلارې پرغاړه يې د وه کورونه رنګ کړي دي ، د ې خبرې دده اندښنه لا زياته کړه .

دا د وه کورونه به کوم- کوم وو ؟ دا هغه سوال و ، چې دده ټول ذهن يې مسخر کړی و ، خو ځواب يې ځکه مشکل و ، چې د دوی له کلي خوږک راغلې نه وو او نورو خلکو دده پلار نه پېژانده .

دا چې ولې د دوی له کلي څخه نه وو راوړل شوي ، هم لا جواب پوښتنه وه ، ځينو به يوځه ويل او ځينو به بل ځه. يوه ورځ يو مغرور سوداګر په اوږه کاس ورکښنود او ورته يې وويل : « ورورجانه ! هرخوږک په خپلو خولو کې ډوب دی ، خپله غريبي دې کوه ، که خوږک شناخته راغلې خپله به احوال درکړي . نور نو مه ځان په عذابوه او نه نور » . اکثرو پوښتيدليو به له خپله فکره ځواب راوېست: « سږ کال اوبه کمې وې ، ممکن هلته به خټکې نه وي شوي» . «ملخ ډېر شوي دي ، ستاسې کار به يې هم ويران کړی وي» . «ورسېدنې ډېر کښتونه خراب کړل » . . . » .

د دوی د سيمې مهاجر په بلوچستان او زاهدان کې اوسيدل کله ناکله به يې زړه وغوښتل ، چې کار پرېږدي ، پيسې په پور وموي او کوټې ته وګرځي ، خو بيا به د دې سبا په ته منتظر پاتې شو .

ګرځي ورځ- ورځ کمه شوه ، خو د دې غم کم نه شو.

دی لا د خوب په لټه کې و . یوه ورځ ټیکه دار وویل:
« په هفته-نیمه کې به که خدای (ج) کول د ټیټو ماتولو کار خلاص شي ». نور مزدوران د آینده ورځو په فکر کې شول، خو ؛ دی بل فکر ته نه و ورکار - دی لوی غم له وړو و غمونو فارغ کړې و .

د ټیکه دار د کار خلاصون ته لا دوه ورځې پاتې وې، چې مازدیګر مهال د زیرې-نه بار یو موټر د ده مخې ته ټرشو. د زیرې کارې حاجی نور ګل وړې یاد کړ . هغه به هم هرمنی پښتور ته زیره راوړله - د حاجی د لیدلو امید یې زړه ته کار وموند له . ډېر بې صبره شو او له ټیکه دار نه یې اجازه وغوښته هغه وموسیدو او ورته یې وویل : « بچیه ! کار په ښایي کې مه پرږده زما کار خو بل خوک هم کولی شي ، مګر دا تا ته بده ده ، دا به دې عادت شي ».

ده خوب ورکړ : « صیب ! تبه مې ده ». هغه د ده د لاس نبض وکوت ، وې خندل او وې ویل : « خوښه دې ، زه ستا د پاره وایم » ، او بیا یې یو لسګون ورکړ .

ده د کور - کلي د احوال په نامه ډېر ځله رخصت غوښتی و ، نو ځکه یې دا وار دروغ وویل - خو دروغو داسې وشرما و ، چې نور یې پوښته نه شوی کړنلی ، لس روپۍ یې جیب ته کړې او بې سلامه - بې کلامه د بور ته خوا ته رهي شـو .

ټیکه دار پسې غږ وکړ ، چې : وا هلکه ! وا هلکه ! د دې

خوا وګورله ! خو، ده د ښځې کتلو قدرت نه درلود. هغه ډېره ویرې شو، ساګیریې کړ او ورته یې ووې : « بچیه ! نه خو د چا حق نه ځم خوښولی ، هسې دا دوه روپۍ نوري هم واله ».

دې مخ په بورډ روان و ، که څه هم د ده هغوی ته شا وه ، خو داسې احساس یې کاو ، چې د کار ټول «یونټ» ده ته ګوري او ورپسې خاندي. د لمر سترګې له خیبره افغانستان ته کتل ، چې دې «بورډ» ته ورسیدو. په لمر اوخیبر یې یو ځغلنده نظر واچاو او بیا په بس کې سپور شو.

له بسه په کابل کې کوز شو. د « زیرې» سوداګر یې په لس - پنځلس منټه کې وموندل. او حاجي توره ګل هم د ده له پېښګوئې سره سم پېښور ته راغلی و.

حاجي اصلاً د دوی کلیوال و ، لس - پنځلس کاله پخوا یې بناړ ته کډه کړې وه ، او د کلي نوي زلمیان یې نه پېژاندل مګر ده ښه پېژاند ، حاجي یې په یوه کافي کې وموند او ورځسته له ډوغبرې یې ځان ورمعرفي کړ. حاجي پیاده ته وویل ، چې یو بل چای راوړه او بیا یې له ده نه دکار-روزګار پوښتنې وکړې. ده ژر- ژر خوابونه ورکړل او خپلوپوښتنو ته یې ځان تیارکړ ، خو نه پوهیدو چې له کومه ځایه یې شروع وکړي . د ړنګو کورونو سوال اصلي سوال و ، خو جرأت یې و نه کړ ، د منفي ځواب د اورېدلو توان یې نه درلود او خاموشه پاتې شو. سوداګر پټه خوله و. ده د هغه سترګوته کتل او هغه د پیاړې په مټ کې د چایو ډکې ته.

بعضی دیگری بیازماید و آنانکه در راه خدا کشته شدند پس هرگز ضایع نخواهد کرد ، خداوند اعمال شانرا، هدایت شان خواهد کرد ، و حالت شانرا بهتر خواهد ساخت .

تفسیر :- درین آیهٔ موجز ، مطالب نهایت مهم واساسی که در استراتیژی جنگی اسلام حیثیت مسایل تعین کننده راداراست توضیح گردیده که ذیلاً بدقت در آن نظر میشود :

الف :- اگر شما در روند جهاد برای پیروزی دعوت تان با صفوف دشمنان که آماده و مصمم جنگ است، روبرو شدید باید بدانید که مسئولیت نخستین تان قلع و قمع دشمن است ، درین اثنا به هیچ چیز دیگری جز از پا- در آوردن کامل دشمن نیندیشید . آنانکه با غرور و تکبر در برابر دعوت تان قرار گرفته اند ، راه تان را سد میکنند و علیه شما داعیان توحید و یکتاپرستی اسلحه میکشند ، باید گردن آنان را بزنید و ان پا درآورید . قرآن مجید درین رابطه جای دیگری میفرماید :

یاایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلاتولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال اومتحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم وبئس المصیر .

« سوره الانفال - آیه ١٦ »

« ای مؤمنان ! اگر با انبوه کافران روبرو شدید، پس (با فرار از جنگ) بسوی آنان پشت میکنید (عقب نشینی و گریز اختیار مکنید) و هر که در چنین روزی برگرداند بسوی

څه وخت نور هم تېر شو ، بې صبره شو او پوښتنې يې شروع کړې :

د کلي احوال مو درلود ؟

زوی حال و .

سږ کال ولې هیڅا خټکی رانه وړل ؟

- روسانو په ټوله کې کړوندې ورانې کړې .

پلار مې نما په ټامه لیک در نه کړ ؟

- نه ؛ د هیڅا خط هم نه راوړل کیږي ، په لاره ډېره شدیده تالاشي ده .

آیا دا ړښتیا ده، چې پلار مې بل کور ته کډه کړې ده؟

- نه ده نه یم خبر .

د زړه درباندې ډېره شوه . د حاجي مغموم حالت او ځان ناخبره اړولو يې حال بدل کړ ، وارخطا شو او چنې يې وپوړېدې، خو ځان يې په غیرت کې ونیو او بیا يې پوښتنه وکړه :

چا راته وویل ، چې پلار دې سخت ناجوړ دی ؛ ته يې له صحت څخه نه يې خبر ؟

- ما څه نه دي اوړېدلي .

ده له حاجي نه څو ټوړې د دروغو پوښتنې هم وکړې، خو مطلب په لاس ور نغی . نه پوهیدو، چې څه وکړي او نه توانیدو چې د ړنګو کورونو حال وپوښتي .

حاجي سترګې راپورته کړې، ساعت ته يې وکتل او بیا يې

ده ته وويل : نه ده-دې اوفر نورم په پښور کې يم ، ته دې خپل ځای راوښيه ، کله به نه درځم او کله ته راځه . که دې پيسې- ميسې په کار وي او يا له اوسني کاره په تنګ يې غږ کوه ، هرځه به خدای (ج) آسانه کړي، اوس راځه چې کوټې ته ولاړ شو ، شپه ډېره تېره ده ، په آرام به ويده شې. ده ورته وويل : شپه نه شم کولی، سحر بايد کار ته حاضر يم .

زړه نا زړه راولاړ شو ، د پوسټي جرأت يې لا نه و موندلی ، حيران پاتې و ، چې خه وکړي . حاجی خټې د کار د ځای پته واخيستله او ورته يې وويل چې سبا مينه له خيره سره درشم .

په مالکه منډې کې روان و ، په سړک باندې موټرران او ريکشاوې لکه ملخ تيريدل- راتيريدل ، په کافيو کې د هنډې موسيقي آوازونه خپاره وو او د ورځې له کارونو ستړيشوي کارويالۍ خپلو کورونو ته تلاسې روان وو .

دې له خپل شاوخوا نه ډېر لېرې و ، کامونه يې د مالکې منډې په سړک اخيستل ، خو خيالونه يې د پوټانې کارې او خسرو کورونو په سر اوتل . خپل کور به يې ولېد ، په هديره کې به يې د ډې لوی او يو کوچنی قبر څنګ پرځنګ ولېدل او لکه خوکه چې برېښنا وهلې ټکان به يې وخوړ .

هغه د شباب او کو چنيوالي کور ، مور- پلار ، خور او نالېدلی وروړ يې مترسترګو- سترګو کېدل .

که څه هم له حاجي ډې خدائ پامانې اخیستې وه ، خو تردد خنې لاس نه و اخیستی ، زړه نازړه پرمخ تلو،بالآخره ډې د سوکارنو چوک په خوله کې د سړک له کینې خوا څخه بنې لورته د تېریدو تکل وکړ،ترڅو د بسونو تمځای ته ورورسیږي . خو د سړک په منځ کې تردد شو ، زړه یې وغوښتل چې حاجي ته ورشي او پوښتنه خنې وکړي - ودریدو او دوه ګامه یې ډې ارادې په شا واخیستل.

په سړک باندې د ریکشا سوې کریغه شوه ، بریک یې دومره شدید و ، چې د ریکشا ټایرونو په سړک درې توره لیکې جوړې کړې . ډیر قریب و ،چې ریکشاې وو هې خو خدائ .ج کړ .

د جبل او جرمانې تصور د ریکشا د ډرېور روحیه دومره خپله وه ، چې د عادت برخلاف یې په ډ ېره عاجزۍ ورته وویل :

" مره خوک داسې نه کوې ! " .

از صفت مؤمن نیست که عادتش لعن گوئ ، و لعن گوئ باشد ، و نه مؤمن فحش گوئ و فحش کردار و بد خویان میباشد .

" ترمذی - بیهقی "

خاطره : پسرلی

... خو، دکمونستو حساب بیل دی

ټاموښ دوه یمه شپه وه، چې په نه کړې جرم د داخله-وزارت په یوه خونه کې د نورو بې ګناه زړهو - زلمو په لړ کې د مجهول سرنوشت په انتظار پراته وو؛ ورخلاص شوو او یو تن بل هم، دوو تنو پولیسو تر منځو ننولی او ټاموښ په خونه کې یې پرېښود.

موښ به په یوه خونه کې شل- دوه ویشت تنه وو، چې د چا لږې ورځې تیرې شوې وې- د چا ډېرې، تر دې نوي میلمه له مخه موښ دوه- درې تنه، چې د یوه کاله خلک وو، ټوپ و ته تاړه بنکار شوی بنکارېدو، خو، چې دی یې ساوست موښ هم د کورښتو حیثیت غوره کړ.

بندیان که څه هم هریو په خپلو خولو کې دوب وي بیا هم یو په بل ډېر خوښ ښکاري، ځومره چې دې په جبل کې ځانګړه پام وي؛ هغومره به دې په بل هم خوا بدېږي، که څه هم په هیڅ رنګ نه وي درخپل او کله دې ورسره په یوه جومات کې ټپه هم نه وي وهلې.

نوي میلمه یو له وجوده ضعیف، سپین پوستی او

مرتب سړی و ـ په درېشی برسیره یې د ډاکټر په سپین کوټ
هم اغوستی و ، چې موږ په لومړي دیدن ورباندې د ډاکټر
ګومان راغی، چې پوښتنه مو وکړه ـ رښتیا وه ؛ دی د جراحۍ
ډاکټر و او له معاینه خانې یې راوستی و .

ډاکټرصاحب، چې متأسفانه نوم یې ما هیر دی؛ د لوګر
اوسیدونکی و . په دې توره یې ښولی و ، چې ګواکې
دی د مجاهدینو معالجه کوي او په غیر قانوني توګه (!)
د ښځینو په پرهرونو مرهم-پټۍ ږدي .

ډاکټرصاحب چې هسې هم ضعیف البنیه سړی و او له ډېره
وخته د بډوکو په مرض مبتلا و اودیوبډوکی اپریشن
یې هم شوی و ـــ

ـــ علاوه پردې یې د وینو فشار هم جګ و ، خوکمونستي
دولت د دې مرضونه په مرضونو نه شمېرل، چې راوستي یې و
ښغ یې د ډاکساء قصابخانې ته ښولی او هلته یې په مختلفو
شکنجو او شاړتونو له لادو-بادو ایستلی و .

ډاکټر صاحب، چې راوستل شو؛ تر ډېره وخته یې
له خولې خبره نه وتله ، سر ورباندې دروند و ؛ د یوې
ماڼې چوکۍ په ډېره یې سر ولګاو ؛ بنه و ما
له ځانه سره پټو راوړې و ؛ هغه یې ونغښت او ډده سر
یې ورباندې کېښود .

ما سخوښ چې مؤظف ډاکټر نه موږ د ښیا-بیا غوښتنې
په اثر راغی او د ده فشار یې وکوت؛ څه دوا یې ورته

ولیکله ، ډاکټر صاحب چې نسخه ولوسته ورته وې ویل : لطفاً زما له پاره دا دوا مه لیکئ ، چې هیڅ ګټه نه راته کوي زه فعلاً علاوه پر فشار د پښتورګو له شدید درد څخه ډېر په عذاب یم . . . .

څرنګه چې دا ډېر وخت په دې ناخوښ اخته یم او ډېره تداوي مې کړېده ، ماته نسبتاً مفیدې دواګانې معلومې دي برسېره پر دې ، زه هم ډاکټر یم ، که هرڅو درته مجرم ښکارېږم اقلاً د هم مسلکۍ په لحاظ راته داسې یو څه ولیکه ، چې تر سهاره خو وربانديې آرام یم او دا نور وروڼه مې راسره پکښو نه شي . . . .

مؤظف ډاکټر په ډېر کاوې ورته وویل : ته ځنه ډاکټر یې او نه ناروغ ، بلکې د اشرارو مل او یو غدار بنیادم یې ؛ دومره دوا هم دربانديې حیف ده چې وې لیکله .

ډاکټر صاحب ورته وویل : که دا له زړه وایې نو یوه داسې دوا ماته تجویز کړه ، چې تاسو زما له شره خلاص کړې او ما د ژوند له ستونزو .

مؤظف ډاکټر بد-بد ورته وکتل او چې روان شو وې ویل : زه وایم چې مرګ ته دې ستړکې ووچې ته د آرام خوب غواړې .

ناروغ ډاکټر ډېر متأثر شو . څه شیبه وروسته ما تسلي ورکړه ، چې ته خوا مه بدوه ، خدای مهربان ذات دی .

ده رانه وویل : بېشکه چې خدایځ لرو او هغه ډېر مهربان دی ، په دې کې به هم د خدایځ پاک د رحم څه اسرار وي، چې موږ يې نه شو تشخيصولای، خو بنیادم ډېر کمزورې دی ، ځینې خبرې سړې ډېر مایوس کړي مثلاً، زه يې دا دی په دې ورځو حال کې له معاینه خانې راوستم ، کوم به مې خبر نه وي، چې څه بلا وخوړم د وهلو- ټرېټلو او مځنلفو شکنجو يې رابانديې څه چوسه نه وکړه ؛ دا هرڅه رابانديې ټپر شو او د ډېرو شکنجو په انتظار يې لا دا دی ګورځ چې ساتلی يم خو ؛ يوه شکنجه هم دومره دردوونکې نه وه ، لکه د دې مؤلف ډاکټر دغه رویه .

ما ورته وویل : له یو غلام او له خدایځ منکر بنیادم څخه څه ګیله کوې ؟

چې شپه پخه شوه نور ملګري اکثر په درانه خوب ویده وو ؛ صرف د ډاکټر ځګیروي وو او زه ورته په غمونو کې ډوب ناست وم ، چې له مخانځ کوټې ډېرې بدې چیغې راوریدل شوې ، درستو ملګرو سرونه راجګ کړل ، پته يې نه معلومیده ، چې کیسه څه ده ؟ بیاې څوک د خدایځ پرستې په جرم نیولی دی ؟

درسته شپه به په هر لسو- پنځلسو پلټو کې هغه چیغې تکراریدې . سهار ته ایله زموږ یوه ملګري

ته کوم دوست حال ویلی و ، چې بېګا شپه د ډاکټر زرغونت تحقیقات وو . ډاکټر زرغونت یو مشهور کمونست و ، چې درست عمر یې د کمونیزم له پاره هلې- ځلې کړې وې او دومره پکې ځلیدلی و ، چې تر پرونه به دوی د ډاکټر زرغونت په ملګرتوب او فعالیت فخر کاو ، خو نن یې دا حال و .

ما ډاکټر ته وویل : ښه شتیا خبره ده ، چې سپی هم د سپي غوښه نه خوري ، خو ، دکمونستو حساب بېل دی .

۱- ۲ - ۱۳۵۹

کابل

بهار آمد بیا سنبل بکاریم
سرقبر شهیدان گل بکاریم
سرقبرشهیدان گل چه باشد؟
همه پروانه و بلبل بکاریم

د
«ناشر کتابخانه اوموزیم
څه شول ؟

مرحوم غلام سرور ناشر په نورو عمرانی او اجتماعی خدمتونو برسېره د وطن د تاریخ او فرهنګ سره هم د زړه مینه لرله د څو میاشو له بلخه تر پامیره لوړې څوکې او لوړې پلنې دښتې په دوی باندې د آس په سواریدلو وویلې .

هرچېر ته چې د ژوندې آبادۍ نښه وه ، دوی یې عکسونه واخیستل او په ژوره پاملنو کې یې وړېې پلټنه وکړه . تر کومه ځایه چې ممکن وو پخپله یې معرفی کول چې د ژیاتې پلټنې او تحقیق ضرورت به یې لید خارجی لرغون-پوهان به یې ورته متوجه کړل . چنانچه د «آی خانم» نښار د لومړي ځل له پاره دوی معرفی کړ ، چې بیا وروسته لرغون-پوهانو د پلټنو او کېندنو په نتیجه کې دوبر په ژوند پوهې آثار او د یوه پخوانې مدنیت عمرانات تر سترګو سېره کړل .

ناشر صاحب مرحوم د ژوند څلور ستاني (کندز ، تخار بغلان او بدخشان) له هره ګوټه ژوندې سکې او پخوانې

آثار وړتول کړل ، د دې له پاره چې د غه اثار خوندي پاته شوي وي او په عین حال کې د تخارستان د زاړه ښارو پلټونکو ته د تخارستان په ټاټوبي کې کافي مواد موجود وي؛ یوه لویه کتابخانه او ورسره یو ووړ اما ډېر نفیس او قیمتي موزیم یې د خپل کور خواته په کندز کې په خپل شخصي مصرف د عام ولس د استفادې له پاره ودان کړل .

خو مره چې زما یاد دیږي په کتابخانه کې د پښتو او دري تخمیناً دریو - خلور زره توکه چاپي کتابونه خلور - پنځه زره توکه هم پښتو، دري ، انګلیسي او فرانسوي مجلې پرتې وې . د غه شان سل - شپږ شله جلده قلمي آثار یې خوندي شوي وو ، چې په هغو کې ځینې منحصر اوکم یاب نسخې هم وې، لکه د پښتو یوه زړه شاهنامه چې په دوه - دوه پیمانه بیته مشتمله او په ډیر ښکلي خط لیکلې شوې وه . شاهنامه د ننګرهار د یو پخواني مشهور ناظم « مرحوم محمد کګل د للي » اش و دا شاهنامه مرحوم ناشر صاحب ته په فرخار کې کاس ته ورغلې وه.

د موزیم په برخه کې د کندز تخار او بغلان له مختلفو سیمو په کاس راغلي آثار او د کندز د ولایت ځینې د لیدلو وړ کاسي صنایع او د غه شان د لرغونو مسکوکاتو نسبتاً پوړ البوم پروت و ، چې په د غو سیمو کې رابیږ سکې پې له ابتدا نه تر نننه پورې د تاریخ په اعتبار پکې اینې وې .د ناشر د کتابخانې او موزیم ورونه به هره ورځ په وړیا

انان پشتش را ، مگر رجوع کنندهٔ دوباره به جنگ (از راه دیگری) یا یکجا شونده به دستهٔ دیگری (از همسنگرانش) پس محققاً که بخشم پروردگارش بازگشت نموده و جایگاه او جهنم است ، که بدترین جای بازگشت است » .

آری ! در اثنای رویرو شدن با صفوف دشمن ، نباید از رویایی با آنان بیم داشته عقب نشینی نمائید ، پا به فرار بگذارید و سنگر را برای دشمن تخلیه کنید .

عقب نشینی و تخلیهٔ سنگر فقط در دو صورت جائزاست :

(۱) «تعویض سنگر» برای ادامهٔ جنگ از سمت دیگری .

(۲) انضمام با همسنگرانی که در اثنای جنگ از آنان فاصله گرفته است .

در جای دیگری میفرماید :

« یاایهاالذین امنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون . و اطیعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم واصبروا ان الله مع الصابرین . و لاتکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطراً و رئاء الناس و یصدون عن سبیل الله ط . والله بما یعملون محیط . »

« سورهٔ الانفال - آیهٔ ۴۵ - ۴۷ »

« ای آنانیکه ایمان آورده اید ، چون با گروهی ازدشمن رو برو شدید ، پس (ثبات ورزید) و (خدا را به کثرت یاد کنید) امید است کامیاب شوید و (خدا و پیامبرش را) اطاعت کنید) و (با همدیگر به نزاع نپردازید) ورنه بزدل

توکمه د لوستونکو او لید ونکو پر مخ خلاص وو.

کله چې سردار داود خان جمهوریت اعلان کړ، د ناشر صاحب کتابخانه او موزیم هم ملی شول، وروښو ته یې قلفونه ولویدل کتابدار او تحلویدار یې برخصت شول، خو څه ستړي ورک شوي نه وو.

د خلقیانو په وخت کې هم هغه شاپې تړلې پاته شول خو کله چې روسان راغلل هرڅه پوره ګډه وډه شول، څه آثار یې کابل ته راانتقل شول - مګر په دې برو قیمتی آثارو یې روسانو او د کندز پرچیانو کاس تېر کړ او د کندز خلک یې له دې ارزښتناکه فرهنګی مرکز نه محروم کړل. دا هم د روسانو له زړګونو خواخوږیو (؟) یوه خواخوږي او له پښتنو او مرستو (؟) چې دعوه یې کوي؛ دیوې ادعا ثبوت و. د دوی فرهنګی مرستې همیشه دغه شکل لري او دې ته فرهنګی مرستې وایي، چې د یو ولس هرڅه تالا کړي او په ځای یې د «لینین» مجسمې او د «پراودا» د اخبارونو کلکسیونونه کېښودل شي.

بهار آمد گل و سروسمن کو؟
نشاط سبزه در دشت و دمن کو؟
مگر بینی دل آغشته در خون
گلی در دامن مهر وطن کو؟

لنډۍ

زما ارمان وتلی نه دی
توپک راواخله یوځل بیا سنگر ته ځونه
د داشکې میخونه تینګ کړه
سبا وعده ده جاهد مرکز ته ځینه
د پس لګد ګولۍ راواخله
چې د دښمن له موږ چې پوره کړو ګردونه
ستاد راکټ ترګولۍ جارشم
د دښمن شوبلونه دې ورک کړل ګودرونه
د هاوانچې په لاس ببرکت شه
د دښمنان کډې باروي موچې پرېږدینه
د توغندي له ډبرکته
د کړېملین واکدارانو اوښکې تویو یېنه
د وطن فروش کارمل له لاسه
روسان کورونه ورانوي، مالونه وړ یېنه
تروکیه ! ګوره دې له اوږه ورک شه
په ګران وطن باندې دې بل کړل سره اوږه

لعين سكه وروږد شيطان ؤ
له افغانانو نه يې ډك كړل زمندانو ښه
د كابل كانې - بولتې ژاړي
چې باندې گرځې د وحشي دښمن ټانكونه
چې مسلمان وي - وهندوست وي
د خداۍ دښمن وطن په بل چا خرڅوينه
گربوان مې بيا په اوښكو لوند دی
د چاله غه سترگې اوښكې ډډوينه
له غيرتي مجاهد جار شم
سر وركوي خو خپل وطن آزاد وينه
زما د وينو باران اوري
ځكه آسمان په حُمكه بند كړل بار انډونه
ډيكتيټا غږونه اوپه شول
د دين دښمن پرې د اور مېې غوږ حُوينه
سپوږمۍ كال د بري كال دی
كاروان روان دی د وحدت په اوري حُينه

ژباړونكی : محمد عارف غروال

خاونده ! بيا دې مازيگر كړ
مجاهد د كې گردنې موږ چل ته حُينه
سنگر د خان په وينو رنگ كړه
چې شاوخوا دې ارغوان راوخيژ ينه

وطن ته گورم ژړا شي
چې شاته گورم مجاهد دې خداۍ لرينه
ما د هغه سنگرنه جار کړې
چې مجاهد پکې و هلي خُنگونه
څه عجب خوند د شهادت وي
د خُنگدن سلگۍ وهم خندا راځينه
ما د هغه توپک نه جار کړې
چې مجاهد پرې وروسې وژلی وينه
مجاهدين وارِه توتيان دي
په ټوله زخميان دي شوروبيان پې خُوږوينه
چې ټوله توره راسره وي
او کمونستونه مې ځوځ کړای گردنونه
د غازي آباد لويو خُنگلو کې
سروسې ناري کړې مجاهد ويشتلی ديمه
افغانستان به خداۍ آزاد کا
د سخي جان مې نذرانې منلې ديمه
افغانستان به خداۍ آزاد کا
دپښور په ولو مه کړه گلونه

راليږونکې : خورگډ ز ،

کابله ! بخت دې مبارک شه
چې پرنامه دې افغانان سر ورکوينه

د کندهار تر خاورو جار شم

چې پښتني پېغلې شالونه ډېرې سپېڅينه

تاریخ به ټل په ټې نارې ږدي

چې مو مات کړي د روسي سپي دي غابنونه

شهیده زما درته سلام دی

چې د ډې هډونه پر خپل ملک مات کړي دينه

بریالیتوب به آخر ستا وي

چې مو راخیستي د کورو سپین کفنونه

د غه معطره ټن فضا ده ؟

که د شهید د وینو بوی د مشک راځینه

تا ته حیرانه ټن دنیا ده

چې د ډې شړلې د روسیانو ستر فوجونه

سهار - سهار دنرې شمال دی

غازي د لوړ سنګر په خوا غزاته حیینه

سنګر وال ټول په تا نازېږدي

چې دې په وینو اوبه کړي دې کلونه

دا جنازه د کوم زلمي ده ؟

چې د آسمان وریاندې اوري سپین کلونه

دا جنازه زما د وروس ده

زه ډې بدل د سرو روسیانو سره اخله

دا ډې قسم دی مومن وروره !

زه د روسیانو نه به اخلم حسابونه

خاورې که زما د پاکستان ده
خیر دی مرستې له کابل ته به در ځمه
نه یم پښتون دا مې وعده ده
نه د افغان وروڼو کوم به خدمتونه
دغه مې مرسته ده غازیانو
چې ستا پر تنګ باندې ټپي تن جوړومه

د البرونکی : ناظر صادق
(گورډن هاوس - کوټه)

قسم په خدای ﷻ اختیار پې نه شته
هسې له شرمه ځان دنیا ته ورنګو یمنه
مومنه تن د غزا ورځ ده
د اسلام خاورې ته روسان راغلي دینه
دغه وطن د مسلمان دی
دا ملحدان به څنې چې څوړند سرونه
د پاک الله پاکه رسوله !
په پاکه لاره به ستا اخلو قدمونه
توپ ، د هشکې لري ټینګونه
لاره پې نیسه مازیګر قطار راځیږنه
موږې ! د پلار توره مې راکړه
د روس په وینو پې رنګونه پاکومه
وروره ! کاښوس - پتوپک تیارکړه
د سړک غاړې ته روسان راغلي دینه

چې مجاهد چېرته ولاړ وي
ملکې وېښې د جنت نېرې کلوڼه
له ملکه شنې لوخړې خیژي
وېنې تویېږي چې روسان راغلي دینه
ببرک خو ټینګې ته تیار دی
خواږکی څه وکړي روسان یې نه پرېږدینه
په تخت دې سره اوړونه بل شه
چې ته پاچا یې او روسان کوي حکمونه
دا غاړې غږونه - دریابونه
واړه موږ چلې دي روسان په بلا خورینه
چې د غازي سیوړی بنکاره شي
ببرک له وېرې سفارت ته منډې کړینه
چې د غازي سیوړی بنکاره شي
روسان له وېرې په هر چا کوي فیرونه

راټولونکی: ا. م. احمدی

(له دیره اسماعیل خان څخه)

عبدالباری- غیرت

داوښکو دریاب

زما د زړه د اسویلي له حرارته
تورې وریځې شوې پیدا له دې علته
د سرو اوښکو لوی دریاب طوفاني شوی
خبر نه یم له سکون او له راحته

دا د اوښکو لوی دریاب چې نه وچیږي
رقیبانو راپورې خاندي موسیږي
زما په حال د ګل غوندې خیرې ګریوان دي
فلک وګوري چې اوښکې یې څڅیږي

زمانه کړي تحول او ګرد شوننه
په ما اچوي امیال - امیال غمونه
هرچې کاندي، خپل نصیب راباندې کاندي
خو، څه یم له دې دهر او ګردونه

«زبیر - شفیق»

محبت دی په کار

د آزادۍ په پاکه لار کې شهادت دی په کار
له سر او مال نه، تیریدل او سخاوت دی په کار

ګرانه خبره ده، آسانه ورته و نه وایې
روس لوی قوت دی، لوی قوت ته - لوی قوت دی په کار

دې وزګانو خلاصول د ستمګر له پنجو
آسانه نه دي، ملا تړل او متانت دی په کار

له بد بینۍ - بدګمانۍ نه څه نه جوړیږي
د خدای رضا لاس ته راوړلو ته بنه نیت دی په کار

تش په خبرو د غورځنګ یو والی نه جوړیږي
د زړه له تل نه ورورولي او محبت دی په کار

د کاپو - ټاپو، غونډو - ټرهو بازار سو، غونډې وي
وړځ د عمل ده، امتحان دی، صداقت دی په کار

منډه سو اور دازمایښت ده د مسلم د پاره
په دغه اور کې «ابراهیم» غوندې همت دی په کار

د حق سنګر چې آباد یې د باطل په مخ کې
ساتنه غواړي د سرو وینو شجاعت دی په کار.

تسکین

بلوا کې

دې ارځښتی په بازار کې اوسم
هره لحظه په سره انګار کې اوسم

د یار کوڅه کې ـ قیبات ښکاریږي
په زړه چاودونه په انتظار کې اوسم

د سباوونه د زیږي پته نه شته
تورو تیارو ـ ګرد و غبار کې اوسم

مټې ټرلې له ناکامه ګـــرځـم
د بې اختیارو په اختیار کې اوسم

چاړه په لاس جلادان ګرځي رانه
یو بندیوان یم په حصار کې اوسم

کوم چې د مینې لېونې یا دیږي
خوښ یم هغو سره کتار کې اوسم

خواهد شد و شان و شوکت تان از میان خواهد رفت و (از صبر کار گیرید) که یقیناً خدا با عناصر شکیبا است. و مانند کسانی نباشید که از خانه های شان با سرکشی و خودنمائی بیرون آمده از راه خدا باز میدارید و خداوند بر آنچه آنها میکنند احاطه کرده است.

ب :- بعد از آنکه دشمن را از پا درآوردید، صفوفش متلاشی شد و نیروی ادامهٔ جنگ را از دست داد، به بستن اسرای جنگی بپردازید، کسانی را که از صفوف متواری و متلاشی دشمن به چنگ تان میافتد، اسیر بگیرید، بعد مخیرید که با احسان تان بر آنان منت میگذارید و رهایی شانرا بدون معاوضه به مصلحت نهضت دانسته به آن اقدام میورزید، و یا در بدل فدیه و معاوضه آنانرا رها میکنید، ولی باید بدانید که وجیبهٔ نخستین شما (ضرب الرقاب) است و کار بعدی و ثانوی (اسیرگرفتن).

در اولین جنگ صدر اسلام (جنگ بدر) همین قاعده و ضابطه مراعات نگردید، خداوند بالحن عتاب آمیزی فرمودند:

" ما کان لنبی أن یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة والله عزیز حکیم.

" سورهٔ الانفال - آیهٔ ۶۷ "

" به پیامبر شایسته نیست که برای او (اسراء) باشد قبل از آنکه در زمین خونریزی کند (با گرفتن اسرای جنگی)

کیسه ده

« ربابه ! ستا په هریو تار کې د آدم کیسه ده »
زما د اوښکو ، د ویرونو او د غم کیسه ده

چې پې وطن او خاله وړانه کړه روسي بمونو
د پې وطنه او پې کوړه خور عالم کیسه ده

د یتیمانو ، کونډو ، بوډو پې اسرې اسویلي
د سوو زړونو د دردونو او الم کیسه ده

پې ویره نه شته هیڅ یو کور ، هریوځیګر زخمي دی
وینې ، اوښکې نه د هر پل او هر قدم کیسه ده

سوله دوستي د سرو وحشیانو راشئ وګورئ لږ
سوله پې جنګ ، دوستي پې مرګ او د ستم کیسه ده

د امنیت !! ټیکه داران به امنیت !! کښې د ا
چې د امنیت پې د راکټ او اټم بم کیسه ده

د خپل غرض لپونې مخه کې بدخه نه وینې
څکه مترې هډوه د «پیان» اود «قم» کیسه ده

د لته ونالوبې د قدرت په غولې زور نیولی
هلته د ودیر او مصیبت او د ماتم کیسه ده

پردې لاسونه که جنون دی د ذاتې اغراضو
و یجار حالت مو نه پوهیږم د څه چم کیسه ده

نغه د ژوند مو شوله ورکه د تانکو دریا کې
اوس راته جوړه د بمو د زیږ او بم کیسه ده

زخمونه نور پسې ناسور شول خدایه څه به کیږي !؟
پنا له سنګرکو مې د زخم د مرهم کیسه ده

چمن مو لوند دی په سرو اوښکو، له زړو وینو څاڅې
مه کښه دا چې کښې د غه د شبنم کیسه ده

د «پسرلي» «نوید» د هیلو ځانګې بیا تازه کړې
«سپیدې» خوږې شوې نوره خټه د نورم کیسه ده

«ن ـ نثار»

د ایمان زور

د مظلوم زړه کې بلشوی د غچ اور یم
لکه تندر د آسمان، غلیم په کور یم

چې ماتې د استکبار کړمه نسکوري
د ځښتن واړه راسره د ایمان زور یم

د احساس او درک خاوند یمه خو ږم
هسې نه چې د هوس په نیلي سور یم

د «توحید» او د «فلاح» له عقیدې نه
د ربښتینې ژوند الهام یمه سمسور یم

که مې وینه توبه نه شي د حق کار کې
په عالم کې شرمنده م، به مخ تور یم

آزادي چې د هېواد ترکاسه نه کړم
د «نیکه» له هډوه نه، خدایږواچې نور یم

مستقل هویت لرم، اوچت مې شان دی
زه غلیم د بل نثاث ـ سونګ او لور یم

مناجات

لویه خدایه ! لویه خدایه ! ته رحیم یې ، ته رحمٰن یې
ته د ټول جهان خالق یې ته د ټول جهان رازق یې

ته اسرې ، د بې اسرو یې د بې وسو مدد کار یې
ته پاچا د کاینات یې ته جبار یې ، ته قهار یې

لویه خدایه ! لویه خدایه ! د کافر ملحد د لاسه
شپه او ورځ بمبار ی کیږي د افغان ږوبنو د پاسه

د افغان وینې بهیږي د کلونو وینې څاڅي
د دوی ملک یې کنډ کپرکړ له دوی څخه نو وینې څاڅي

لویه خدایه ! لویه خدایه ! خپل وطن شو ورنه پاتې
د اسلام په خاطر خدایه ! خپل چمن شو ورنه پاتې

د په در ، خاورې په سړي ماشومان یې یتیمان شول
یتیمان یې شول بې کوره او کورونه یې ټول ویران شول

لویه خدایه ! لویه خدایه ! ته یې خپله مدد کار شې
افغانانو له عفار شې ملحدانو له قهار شې

دا مونږ چې ګنهګار یم خوستا دوست امت کې شمار یم
بې نوا مې نه کړې خدایه ! لاس په نام ولاړ افګار یم

سید اسمعیل فاطمی

خُنځیرونه

خُوږند دار او زولنې او خُنځیرونه
تورې شپې او شکنجې او اعدامونه

تور فکرونه، تور پلانونه، سره لاسونه
د تودو وینو سیلاب او تاړاکونه

د کرېملین د واکدارانو داشعاردی
په آزاد و ممالکو ډیر غلسونه

د وحشت وسله په لاس په بشرګوابنې
د شلم قرن وحشیان او چپاوونه

د نړۍ ډېر هېوادونه پې تسخیرکړل
د افغان په سوک پې ووتل غاښونه

انګازه يې لا تر اوسه ده په غوږ کې
په ډبرو يې چې مات شول قطارونه

چې سور پوڅ يې اړيانا کې په ژړا شو
په آسيا به بيا و نه ګرځي يرغلونه

استعمار دکرېلين نور نا بود ديږي
د بشر په وينو سره مانۍ رنګيږي

بيا به سر راپورته نه کړي په تاريخ کې
کمونيزم، توپ او ټانک سره ماتيږي

رحم به عرش آويزان است و ميگويد هر که مرا پيوند کرد خداوند او را برحمت خود پيوند کند و هرکه مرا ببريد خداوند او را ببرد (باو رحمت نکند)

«بخاری و مسلم»

ذبیح الله - عطائی

دخالق (ج) نصرت

بیا چې نظر ته قافلې د مظلومانو راځي
د روس له ظلمه مهاجرو افغانانو راځي

د دوی تا توبې، سم او غږ وران شول د روسیه
سارې آهونه بیا د کونډو، یتیمانو راځي

وطن مو رنګ شو د شهید په وینو سرتاپه
دا زمزمې دي - که ځکیږوي د شهیدانو راځي

سپین سرې میندې او سپین ږیري موجیران ولاړ دي
چې جنازې ورته د بسکلو فرزندانو راځي

مجاهدین ورته پرانه دي د اسلام سنګر کې
که هرڅو ډلې - ډلې پوځ د ملحدانو راځي

غلیمه ! پوه شه ! ټینګیدای نه شي په هیڅ ډکر کې
مقابلې ته دې ټولکې د افغانانو راځي

ستا اتکار په طیارو، تانکو او توپونو وسلو
زموږ نصرت ته به خالق د عالمیانو راځي

موږ د ایمان په زور جنګیږو، ته د وسلو په زور
تاته مرداري، موږ ته دلې د غازیانو راځي

آخر بري زموږ نصیب دی، دا د رب(ج) وعده ده
په دې خبره کې به شك د بې ایمانو راځي

که دلته مه شي عطائي، نو په سنګر کې کوره
آخر وحدت به د مؤمنو مسلمانانو راځي.

د ۱۳٦٤ کال د حمل ۵

کوټه تهکال - پېښور

امان الله - نصرت

د "شور کودتا"

چې په وینو یې سره کړې بنکلې ناوې دایشیاده
دا د سره خزان سیلی ده - دا د شور کودتا ده

او یانا نه جوړ تنور دی - سړې لمبې دی او ویرونه
خپلو خوښو کې سوځیږي د مظلوم انسان هډوونه
ژړونه وریت شول په لمبوکې - سیني ځیري په چرودي
پرهر وینو کې شټیږي، سره په وینو اندامونه

* *

لوی - واړه شول خاورو لاندې - دا افغان خونه تباه ده
دا د سره خزان سیلی ده - دا د شور کودتا ده

د ژوندون سینه لرزیږي، د اتو م له سخت هیبته
ولسونه دربه در شول - پرکنې شولې بې پښته
هندوکښ په چیغو ژاړي - د سپین غر لمنې سړې دي
د شمشاد ټه شوې مړاوې - د پامیر ټه ړا شکته

* *

څنګه سړه ده، غږونه، هم په وینو سره ډیـنـا ده
دا د سړه خزان سیلی ده - دا د ژوند کودتا ده

* ——

ډېره مړه ده - یادات نه شته - محفلونو کې لمبې دي
ساقي قش کنډول ته ناست دی - د وینې خاورو کې پیالې دي
زلفې سوځي په هوا کې - زړه کې شګو کې سپېرې دي
د شپونکي خوښه شپیلۍ کې، ښه د مرګ او ویر نارې دي

* *

سپوږمۍ مخ وړېځ کې پټ کړي - کتې نه شي نارواده
دا د سړه خزان سیلی ده - دا د ژوند کودتا ده

——*——

ښه د پښلو وربلونه په سړو وینو لمبیـد لی
د خوانانو شعلې کورځ - په لحد کې غوږ ېد لی
د بګړام ترکې ژړا ېږي د مینو په قبرونو
د حنا حاجت یې نه شته - پرې سرې وینې وریدلي

* *

د سړو وینو فوارې دي - زهرجنه شات فضا ده
دا د سړه خزان سیلی ده - دا د ژوند کودتا ده

——*——

هرې خوا ته لیدل کیږي - په ترېکو اندامونه
د چا ستړکې پرندې شوې - د چا مات پښې او لاسونه

اراده میکنید فایدهٔ دنیا را ، و خداوند میخواهد (مصلحت) آخرت را و خداوند غالب با حکمت است».

یعنی کار لازم بود تا اولاً دشمن را کاملاً از پا درآورده سنگرها را از وجود آنان تخلیه میکردید و بعداً تدابیری برای دستگیری اسرای جنگی اتخاذ میکردید و شایسته نیست که قبل از تار و مار کردن کامل بفکر دستگیری آنان شوید .

ج :- کسانیکه در جنگ اسیر گرفته میشوند ، در بارهٔ معامله با آنان خداوند (ج) فرموده که یا بر آنان احسان کنید و یا فدیه اخذ نموده رها سازید . در احسان با اسرای جنگی چار چیز شامل است :

اولاً :- در اثنای اسارت معاملهٔ نیک و برخورد پسندیده با آنان .

ثانیاً :- بجای قتل و قید دایمی ، حوالهٔ آنان به افراد مسلمان به قسم غلام .

ثالثاً :- در راست افراد ذمی گرفته شده ملزم به تادیه جزیه شوند.

رابعاً :- بدون معاوضه رها گردند .

معاملهٔ فدیه نیز سه صورت دارد :

اولاً :- در برابر معاوضهٔ مالی رها شوند .

ثانیاً :- بعنوان شرط رهائی در برابر خدمت معینی آزاد شوند.

ثالثاً :- با اسرای جنگی خود که در قید دشمن اند معاوضه شوند.

ازحکم احسان و فدیه چنین استنباط میگردد که شاید

څوکې په سرو وینو لمبیږي - غوږ یدلی پرې سور شالدی
څوکې په خاورو کې تړپیږي - قلم شوې پې سرونه

* *

دا د سرو قصابخانه ده - دا د ظلم انتها ده
دا د سره خزان سیلی ده - دا د ژوند کودتا ده

نن هغه "هیره" کې اوس دی - "دنارنج" چې به مبلې وې
"گل غونډی" د اوس غونډی ده - چې پې بنکلې تندارې وې
"ما هیبر" کې ویني خاخې - د "پغمان" اوبه هم سرې دي
"گل سرخ" په وینو سور شو - چې د نجونې پرې حلې وې

* *

بس ماتم دی هرې خواته - فریاد ونه او ژړا ده
دا د سره خزان سیلی ده - دا د ژوند کودتا ده

بلبل سوی نه سهار کې گرځي - غوټې سر اینې کفن کې
د سرو وینو شبنم اوري - جوړ شجنون دی هر گلشن کې
سره گلونه پاڼې - پاڼې - د خزان غیږ کې پراته دي
هره خوا فریاد او ویر دی - سري لمبې دي ټول وطن کې

* *

مالي سور دی په سرو وینو - سینه ځیري د بور ا ده
دا د سره خزان سیلی ده - دا د ژوند کودتا ده

څوک چې وتومبي کلونه توره نړۍ وربل کې
د مرګس غونډې به کیږدي، کوم یو خوات د پنډۍ لوبې
تار په تار دي کړي هوانونه - زړه وینه چاودي هر دژل کې
څوک به وخاندي یوبل ته، د یارانو په محفل کې

* *

چې بهار پرې نازیدلو - نن هغه خونه تالا ده
دا د سره خزان سیلی ده - دا د شور کودتا ده

نن هغه سترګې ریندې دي - چې کانه وکړي ګلزار ته
نن هغه احساس ویده دی، چې خندل به یې بهار ته
هغه شرابې ګونګې شوې، چې تبریک وکړي مالیار ته
نن هغه ګوتې دي ماتې، چې غزل ولیکي یار ته

* *

مینه مړه ده، حسن خاوري - د ژوند ون کړه په شاده
دا د سره خزان سیلی ده - دا د شور کودتا ده

طوفانونه د شمال دي - له قطبي د بنتو سره پورته
شمع مړه ده، رڼا نه شته - توره شپه ده هر یو لور ته
هره خوا شور او سلګي دی - هره خوا ویرا وخکږوونکي دي
ګوري ټ - ګوري ټ سترې والو! د روسانو ظلم - زور ته

* *

د ما تم وړیځې خپرې دي - انګولا ده او غوښا د ه
دا د سره خزان سیلی ده - دا د شوړکو د تا ده

د ژوندون بېړۍ غرقیږي - د مرګې پر اوبو وارده
د افغان خونه تالا شوه - سوځیدلې پر ا ښکار ده
جنازه د بشر وځي - د وسانو له ســـــتـه
مرګ، ټرل کا، هم سېچل کا - دا خاصه د استعمار ده

* *

انسانان سوځي لمبوکې - جوړه شوې کربلا ده
دا د سره خزان سیلی ده - دا د شوړکو د تا ده

دا وسې بشر دوستان (!) نن انسانان سیځي لمبو کې
دا د امن مدعیان (!) نن افغانان سیځي لمبو کې
دا د سولې پلویان (!) نن ټول جهان سیځي لمبو کې
لوی - واړه سیځي لمبوکې - زوړ او ځوان سیځي لمبوکې

* *

نور مرام یې څرګند شوی - سره خبره یې هم وسوا د ه
دا د سره خزان سیلی ده - دا د شوړکو د تا ده

خو، نړیوال مؤمن ملت به استعار سره جنګیږي
بنځي - نن به موږه مینه د غه کار کې قربانیږي

سنګرونه به رنګین کړي، د سرو وینو په ګلونو
قربانۍ ته راوبلي - له مرګې نه، نه ډارېږي

* *

سره بلا ګوري، چې تښتي - له هیبته وارخطا ده
دا د سره خزان سیلی ده - دا د ژوړ کوډتا ده

سوړ بنامار په غږ - غږ دی، د مرګې په پوله سپور دی
ستر غوږ ځنګ د پرګنو دی - په غلیم بل شوی اور دی
تر مسکو به خلاص نه شي - افغانانو ټول پاڅیدلي
د کارګر لاس کې سوتک دی - د بزګر په لاس کې لوړدی

* *

لینینیزم محوه کېږي - د رنو توږو خـــر پاده
دا د سره خزان سیلی ده - دا د ژوړ کوډتا ده

پیوستون د مؤمنانو به صف مات کړي د د هریانو
امنګام اخلي د وینو - دا د وخت له فرعونیانو
غوڅوي پوزې، غوږونه - د ظلم ریښې له قصابانو
ماتوي تري سره غاښونه - د دې عصر له لېوانـو

* *

د اسلام د پوې بلیږي - توره شپه زیاتې سبا ده
دا د سره خزان سیلی ده - دا د ژوړ کوډتا ده

---

*

د سرو وينو په بدل کې به آزاد افغانستان شي
د جهاد کړم سنګرکې به نابود روسي پوځيان شي
سور شيطان به ای نصرته! د تاريخ کندوته لوېږي
د توحيد جنډه به پورته د نړۍ په هسک آسمان شي

* *

ښ د حق او باطل جنګ دی - کاميابي يې حق ترخواده
دا د سره خزان سيلی ده - دا د ثور کودتا ده

*

ناصر باغ
١٧ / ٤ / ١٩٨٥

محمد عارف غروال

افغانستان شموله جهاد

روسی کاروان د افغانستان د نومیالی او ملی شخصیت میرویس نیکه د زیارت په ګاونډ کې ځای په ځای شو او په دې غرض یې کیمپ ودراوه چې په شاوخوا کې د مجاهدینو قرارګاوې اوجهادي مرکزونه له منځه یوسي .

روسان هسې هم ذاتاً وېرې دي او وېرې سائل شوي دي دوی چې د خُمکې پر مخ څه شی ګوري، په خوږلو یې هرڅه نه کوي په تېره بیا دافغانستان په شان له نعمتونو او خوږو میووڅخه په ډک هېواد کې خو هره میوه او هر ډول خوراکي مواد ددوی له پاره نوي-نوي نعمتونه دي ؛ ددوی کاروان چې ځای پرځای شو ، نو عسکریې په با غونو او کرندو کې لکه د وږیږو لپوانو په څېر تیت او پرک شول او په د غو باغونو او کرندو کې یې د میوو اونورو پیدا وارو په خوږلو کاس پوره کړ ، پس دوی باندې لوږه دومره غالبه شوې وه ، چې یو ګروپ یې د مرچکو له پټې څخه راتاو شول او بې ارادې یې د شنو او تازه مرچکو په خوږلو کاس پوره کړ ، خوږدانو دا سې مرچکي وې ، چې د دوی مرګ ته یې کاره ځارله او چې د دوی ناولو

او مرداړو ګډو ته يې ځانونه ورسول، نو هلته يې د دوی په کولو کې خپل عملیات پیل کړل او ستدلاسه يې يو سوريتي په ځمکه ساځملا و. او د دوښرخ کندې ته يې ولېږده، نورو ورسره ملګرو چې دده مرسته ولیده، نو د مرچکو له خوږالو څخه يې کاس ونیو او د مرچکو بوټو ته يې توپکونه ضربه کړل د «د بنمن - د بنمن» په نارو سره يې د مرچکو په کروندې باندې دوهره ډزې وکړې، چې د مرچکو ټول بوټي يې له بېخه وویستل خو مرچکې خپل کار کړې او خوابې سره کړې وه.

هو! د کرار هېواد افغانستان هر بوټی، هره ونه، هره میوه هره پرځه، هر ځاړوی او هره لوړه - ژوره نرموڼ په مقدس جهاد کې مستقیمه - فعاله برخه لري، یعنې که د کرار هېواد ځوانان د جهاد په سنګرونو کې پراته دي، نو ځاړوي دوی ته د مهماتو او خوړاکي موادو په رسولو بوخت دي، دوی ته غوړي او شوډې ورکوي او غوښه، لوښې - ژوړې، کالې او بوټي د مجاهدینو د پناه ګاه ځایونه دي او د د بنمن له بمبارۍ وخته د دوی له بېخ کیدو سره مرسته کوي، یا غونډې ورکوي او کروندې خوړاکي مواد ورته برابروي، آن چې ځینې پیدا وار لکه مرچکي د د بنمن په له منځه وړلو کې هم فعاله برخه لري.

اوس نو د لوی او معجزات خدای (ج) په مرسته له وحشي د بنمن څخه د تېښتې کار ورکه ده او یو داسې غاښ ماتونکی ګوزار ته ضرورت دی چې د دوی ناولې لمن بېخې ورټوله شي او د غه شان ګوزار انشاءالله د مجاهدو قوتونو په بشپړ بوالي او یو ځای وحدت کې پروت دی.

۱۳۶۳/۱۳/۲۰

بد آوازه بلبل

تازه زړه والو پاخه شوي وو - ملانصرالدين په يو باغ ورپښ شو ، شاوخوا يې وکتل ، د باغوان پته نه لګيده د ميوې شوق يې ستړکې ورپټې کړې ، باغ نه ښوت او يوې وڼې ته ور وخوت ؛ په داسې حال کې چې دې د ميوې په خوړلو لګيا و - باغوان راورسيد ، ورته وې ويل : دا څوک يې چې په خپل سر وڼې ته ختلی يې ؟

ملا وارخطا شو ، چې څه ووايي ، بې اختياره يې وويل : بلبل يم !

باغوان ورته وويل : څرنګه بلبل يې ؟!

ملا وويل : زړ وړه بلبلان وي ، يو وړ يې موږ يوو

باغوان وويل : بلبلان خو سندرې هم وايي ، ته سندرې ويلای شې ؟!

ملا وويل : ولې نه.

هغه ورته وويل : وګورو ، چې څرنګه يې وايې ؟!

ملا له مجبورېته په خپل چاپ کنجه آواز سندره شروع کړه ، باغوان په قهر ورته وويل : آيا بلبل هم بدآوازه وي ؟!

ملا وویل : ما درته وویل، چې زه وړه بلبلان یوو، چې اتفاقاً هغه بد آوازه یې موږ یوو.

* * *

ببرک - کارمل هم د قدرت د زړد لوشوق هسکو خانګوته وخپړاو، ده هم د ملا نصرالدین ځوندې باغ بې خاوندې لید، په ځاطرجمعې یې ښه خوړه، خو چې ولس سا ایسارکړ، مجبور شو چې د غلا پل له ځانه وایستي او ځان بلبل معرفي کړي ؛ د وطن د باغ اوبې یو آزاد وزرې مین بلبل.

خو، د افغانستان خلکو نه وړسره منل، چې ګڼې دی په سرښتیابلبل دی، ځکه چې په ستړګو یې لید، چې د غلا ګډه کړې یې په غاړه او د اسارت ځنځیرونو له آزاد الوت څخه محروم کړې دی. ده په ډېرې بې شرمۍ دا کوښښ شروع کړ، چې په ولس دا خبره ومني چې مشران زه وړه وي او په زه رهبریه کې یوه هم د غه طریقه ده، چې ده اختیارکړې ده، د دې د پاره چې عام ولس ښه متقاعد کړي د لوبې جګړې له نومه یې استفاده کوله وغوښتل.

د ببرک لوبه جګړه هم لکه دده جمهوري ریاست له زړه تله جګړو او ریاستونو یو نوی ډول او منتها بدآوازه. څوتنه خپل پرچیان یې له ځانه ولایاتو ورغوښتل، څوتنه یې پلاره یې هوره د پدر ولت د جبهې غړي او نور یې د کابل له سرایونو ډیوړان، کلینزان او نور ورګه خلک د قبایلو د مشرانو په نوم وربولل کړل، نوم یې وربانديز کښود «لویه جګړه»، بیا یې هغې لوبې جګړې ته په آوازخوانۍ شروع وکړه، چې بلبل تنوب یې ثابتاشي خو خپل کریهه آواز نور هم په خلکو ښه وپېژاند، چې بلبل نه دی بلکه د رو سانو یو تور مخی غلام دی او په غلا مانوکې هم تر ټولو بد شکله او بدآوازه.

اسدالله - غضنفر

د ثقافتي جهاد يوبل سنګر

د روان کال د نور په اتمه نېټه د افغاني شاعرانو او ليکوالو ادبي جرګې د نور د ننګيني کودتا د غندنې په غرض مشاعره جوړه کړه چې په هغې کې د مختلفو سټيمونو ګڼ شمېر شاعرانو ګډون کړی و . د مشاعرې په پای کې د غونډې ويندوی ووېل، چې نوې مشاعرې به د کمکي اختر له نېټې وروسته اعلانېږي او په دې ډول يې د دې نوي فرهنګي سنګر د تداوم نېړی وکړ .

هر استعماري دولت د نورو تحت الحمايه ولسونو د نورو شتمنيو غوندې ، بلکې تر هرڅه د مخه د هغوی ثقافت او فرهنګ له مخه وړي او خپل فرهنګ ورباندې ټيي ؛ خو د کرېلين سور استعمار هغه سور سېلاب دی، چې هر - هرڅه له منځه وړي او په ځای يې د لادينې کاڼي او خړې غورزوي . د دې سېلاب د تمبولو د پاره د مسلحانه جهاد ټغر قلمي مبارزه هم ضروري ده د افغاني شاعرانو او ليکوالو ادبي جرګې هم په همدې منظور خپل فعاليت شروع کړ ، چې قلمي جهاد د دې وحشي او ويرانګر طاقت په مقابل کې نور هم تېز او منسجم کړي . د دې فرهنګي سنګر د اساسنامې په مفادو کې يو د بېرته زېږېدونکي [illegible]

قتل اسرای جنگی جائز نباشد ، ولی چون در متن آیه « ممانعت صریح از قتل صورت نگرفته است ، ازینرو پیامبر اسلام (ص) منشاء این حکم را چنین فهمیده و به آن عمل فرموده اند که اگر اولی الامر مسلمانان بنا بر وجوهاتی قتل عدهٔ از اسرای جنگی را ضروری بداند میتوانند به آن مبادرت ورزد، ولی این جواز چون استثنائیست در یک قاعده عام فقط در صورت ضرورت مبرم میتوان استعمال کرد ، چنانچه پیامبراسلام (ص) از جملهٔ هفتاد (۷۰) تن اسرای جنگ بدر، تنها عقبه بن ابی معیط و نضر بن الحارث را و از اسرای جنگ احد ،تنها ابوعزه شاعر را به قتل محکوم کرد ، جمهور فقها باین عقیده اند که حکومت اسلامی در صورت احساس ضرورت میتواند اسیری را به قتل محکوم کند مگر اصدار فیصله درین زمینه ، از صلاحیتهای اولی الامر مسلمانان است نه اینکه هر سپاهی در هرگوشه وکناری به قتل اسیری مبادرت ورزد ، ولی اگر اسیری تلاش می ورزد تا فرار نماید و یا امکان شرارتی ازو متصور باشد هرگه باچنین حالتی مواجه شود میتواند بقتل آن اسیرجنگی اقدام نماید.

د :- هدف از توسل به جنگ در اسلام ، پایان بخشیدن به جنگ است ، سپاهیان مؤمن تنها به این منظور به جهاد مسلحانه توسل میجویند که بساط جنگ برچیده شود ، حالت امن و امان و فضای صلح و سلم تأمین گردد ، و امکان هر نوع تجاوز مسلحانه ازمیان برداشته شود ، جهاد مسلحانهٔ اسلامی نه برای کشورکشائی و غلبهٔ ملتی برملت دیگریست و نه جنگیستبی هدف

دادی، چې د جرګې غړي به په خپل لیکنو او ویناوو کې خپل ذات البینې واړه او جزوي اختلافات نه لوبوي، بلکې درسته توجه به د دین، وطن او ولس مشترک غلیم او د هغوی تالي ټمټوته اړوي.

لېنینې استعمار د لوی او زاړه استعمار له ټولو تجربو څخه ګټه اخلي او منجله د دې اصل نه په استفادې « تفرقه انداز وحکومت کن ! » هم ښه پوهیږي . موږ او تاسو که خپله محدوده انرژي، خپل منځي اختلافاتو ته وقف کړو، نو مسلماً، چې دښمن د پراخو تبلیغاتو په وړاندې به له مانې سره مخامخ شوو .

روسانو د اسلامي او افغاني فرهنګ پر ضد خپل کلتوري او تبلیغاتي فعالیتونه څوچنده زیات کړي دي . د کابل بنسټ له وړکتونونو نه رانیولې د تورې بحیرې تر سنا تورې پورې د یرغلګرو قواوو له نظامي مخابرو نه راواخله دماسکو رادیو تر مدرنو ستدیوګانو پورې، د کوچنیانو له ادبیاتو رانیولې د لیکوالو تر انتحادیو پورې او داسې نور ټول هغه وسایل دي چې روسان یې د خپل استعماري فرهنګ د غالبولو د پاره شپه او ورځ اسپتعالوي .

پخوانۍ روميانو متل کړی دی چې : « چېرته رومي ځپه شته هغه ځای روم دی » یعنې چېرته چې د رومي فرهنګ زور دی هلته د رومي نظام سیوري خپور دی . رومیان د خپل وخت ماهر او تجربه کاره استعمارګر وو ، دوی د نورو ولسونو په اړولو او مړیې کولو ښه پوهیدل او روسان چې ټن ورځ د استعمار په ګډې ناست دي؛ د خپلو پېشرویانو له ټولو

تجربو څخه استفاده کوي .

دروسي کلتور د جرائيمو په وړاندې مبارزه د افغانانو د پاره حياتي مسئله ده . ثقافتي جهاد د نظامي مجاهدې په څير لازمي او سرنوشت سازه دی .

که څوک شوروي روسيه تر هر بل هيواد د خپل کلتور ي برلاسي د پاره کار کوي .(د مثال په ډول د دنيا تر هربل هيواد په شوروي کې ډېر کتابونه چاپېري) خو د دوی د فلسفې تنګه لمن ، جبارانه اجتماعي سيستم او بالاخره غيرانساني اهداف هغه دري لاملونه دي ، چې د دوی له ثقافتي استعمار سره ې مقابله د مسلمانه جهاد په نسبت په مراتبو راته آسانه کړې ده .

زمونږ قهرمانو مجاهدينو د وطن له هرې پولې او کنډوا او هرې ويالې او گودرې د روسي کفر په مقابل کې سنگر جوړ کړي دی - زمونږ قلمکاران او ادبيان هم له دوی بايد الهام واخلي او په هر ځای او هروخت کې بايده دي چې د دښمن پرضد خپله وجيبه او فريضه ترسره کړي .

روسی استعمار په دې مشهور دی ، چې تکه هاتې په احتياط پل اخلي . له احتياط نه مطلب دا چې زمينه برابروي او د دې زمينې مهم جز همدغه د خلکو د اذهانو خرابول او اشغال دي .

د ثقافت مسئله ډېره مهمه ده . تاسو ګورئ د ننه په شوروی کې په مرکزي آسيا کې د قزاقستان ولس په کلتوري لحاظ له تاجيکانو او بخارايانو نه ډېر وروسته

پاتې و . . په ټېرو اویا وو کلونو کې د شوروی تاریخ ښیي، چې قزاقستان د تاجیکستان په نسبت د پر ژر اېل او استعماری فعالیتونو ته مساعد شو . په ختیځه اروپا کې پولینډیان د پر لوړ او بلغاریان د پر پټ ثقافت خاوندان و . نن ورځ تر ټولو اېل قمس بلغاریه ده او تر ګردو یاغي ملت پولینډیان دی . دا ځکه چې د ملحدو تزاریانو (د کریملین اوسني صاحبان) د کلتوري استعمار په مقابل کې پولینډیانو مقاومت کړی دی .

د هدې علتو په وجه زموږ د معنوي ارزښتونو امحا تر هر بل کار روسانو ته ضروري ښکاري .

نو ؛ ولې ! چې دا سنګر د نظامي جهاد تر حیرت انګیز سنګرونو هم پیاوړی او مظبوط کړو . په دې کار کې هر کام د ستاینې وړ دی او هر قدم د دښمن په زړه ګوزار دی .

د « افغاني شاعرانو او لیکوالو ادبي جرګه » دې خدای پاک په خپل عالي مرام کې له ټولو نورو فرهنګي سنګرونو سره کامیابه او بریالۍ لري !

بهار آمد ، بهار گل فشان کو ؟
نوای بلبل آتش بجان کو ؟
شمالی سربسر آتش گرفته
هوای میله های ارغوان کو ؟

کتاب

حدیث خون :

د وحشي ټوسانق وحشیانه یرغل یواځې ټموږ واړه-زامو پـه خپلو وینو نه دي لمبولي ، یواځې پې ټموږ شـنې او سمسورې لمنې په خپلو اوپردو وینو نه دي ړنګولي ؛ او یواځې پې ټموږ کلي-بانډې د پې ګناهو افغانانو په پاکو وینو نه دي سرې کړې . بلکې د دغو خونخورو ظالمانه قتل عامونو وحشیانه وژنو او له سرپیتوبه لیرې فجایعو لکـه ټمـوږ لوی غږونه او پلان دښتونه ټموږ خیالونه او فکرونـه هم په وینو رالړلي دي . کـه ټموږ سیاست-پوهان ، دی که عالمان دي ، کـه ادیبان او شاعران دي ؛ چې خوله چوله کوي ټر خولـه پې وینې څاڅي ، چې قلم پرکاغذ ږدي په وینو رنګک جملې ورباندې لیکي او چې وینا کوي ؛ له وینا پې د ټاټه وینې بهیږي . . . .

د مشهور سیاست-پوه او پیاوړي لیکوال ښاغلي عبدالرحمن-پژواک د شعرونو مجموعه هم د « حدیث خون » په نـوم ټپره میاشت خوره شوه ، چې هر بیت پې په وینو سوردی

او له هرې کرښې یې د بې‌ګناه ملت د پاکو وینو بوی راځي.

د دې مجموعې دوهمه برخه شعرونه د ننګیالي ښاغلي ساړي او جاري فاجعې عکاسي کوي.

«حدیث خون» د یو په وینو لمبیدلي ملت د زړه فریاد دی، چې د ملي ادیب د قلم له ژبې د نړیوالو وینې ضمیر رالږزوي.

«حدیث خون» د افغانستان د غږونو - رغونې، وینو - بویو او کلیو - باندو په وینو لړلې آواز دی، چې د دې معاصر ادب د یو ښه شاعر قلم یې د شعر په ژبه د نړۍ ګوټ - ګوټ ته رسوي او د راتلونکو پېړیو د پاره یې د افغانانو د مظلومیت د وشیځې په حیث خوندي کوي.

د دې مجموعې ټولوونکی ښاغلی محمد روحاني، طراح او خطاط ښاغلی میهني او ناشر د "امان کتاب خپرولو مؤسسې" ده. محترم رفیع ورباندې مقدمه لیکلې ده او د دې ښاغلیو هر یوه زیار او کار په خپل ځای د ستاینې او قدردانې وړ دی.

«زهرمک»

*

• خونابهٔ اشک:

درین ماه ها شاهد پیروزی های متعددی در ادبیات جهاد هستیم. «خونابهٔ اشک» از ثمرهٔ همین پیروزی هاست که از دیده و دل شاعر مبروی کاغذ چکیده و خلعت شعر

را بر تن نموده است .

در «خونابهٔ اشک» دوازده عنوان شعر گنجانیده شده که هر پارچهٔ آن آئینه ی است از زمان زندگی شاعر، زمانیکه آنرا فرو ریختن تاجها، شهادت یاران راه، حماسه های غازیان برهنه پا و ده ها خصوصیت دیگر از گذشته سخت متمایز میسازد .

گوینده اش «عبدالعلی- شیدا» همدوش و همگام با مردمان کشورش به نبرد برخاسته و همراه با آنها راه جهاد پیموده و در غلبه براهریمن روس لذت و درد کامیابی و شکست را چشیده است . این اشتراک عمل در مجاهده، شعر او را نیز رنگ بخصوص داده است . شعر او تذکاری از شهدای است که در راه آزادگی جان باختند . شعر او آوای رادمردان دلیریست که در کوه و دره و دمن و دریای دیار شان از دهان اژدهای خوت آشام کام می ستانند و شجاعانه میرزمند .

بطور کلی زمینهٔ شعر او زمان اوست و راز کامیابی هنر او نیز در همین جاست .

هنرشناسی میگوید که : « هنرمند آنست که برای ضرورت روح خویشتن مینویسد » و بر وفق همین تعریف اعتقاددارم که شیدا، هنرمند است و « خونابهٔ اشک » او بی پرده از ضرورتهای روح شاعر حکایت دارد .

دو عنوان شعر آزاد نیز در مجموعهٔ « خونابهٔ اشک » گنجانیده

شده است که الحق از نمونه های بسیار موفق شعر آزاد دریست.

کامیابی شاعر مخصوصاً در سروده های آزاد ناگفته پیداست و امیدواریم که در آینده نیز شاهد سجا مده های فاخر او باشیم .

شخصی بآنحضرت (ص) گفت : مرا وصیت کن . حضرت فرمود: در هرکار فکر کن هرگاه عاقبت را نیکو یافتی آن را پیش ببر و الّا از آن منصرف شو .

« شرح السنه »

وقتی استعار می شنویم ، شاید ترجمهٔ آنرا چنین کنیم !؟

Monthly

SPEDE

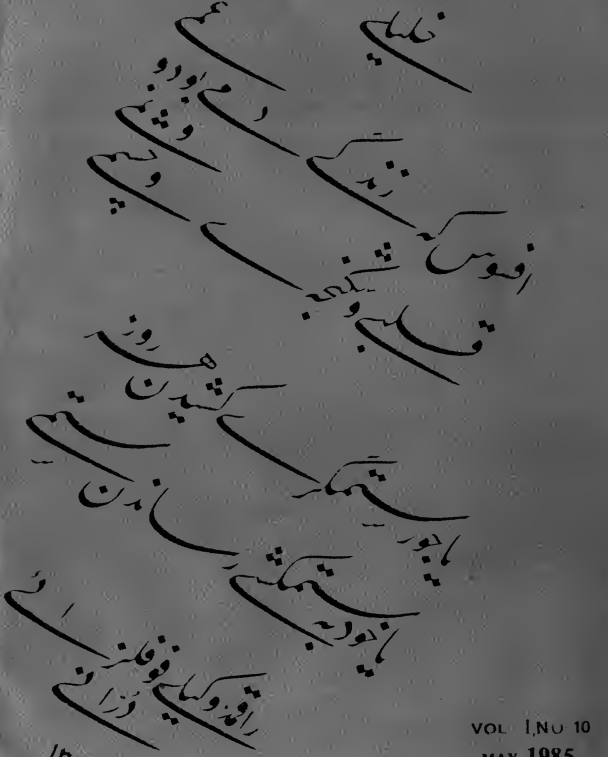

VOL I,NO 10
MAY 1985

که به منظور تثبیت برتری نظامی بر دیگران براه میافتد ، و نه هم اعمال قوه است برای تحمیل اکراهی و اجباری نظریه وسیستم معینی بر دیگران،جهاد مسلحانهٔ اسلامی«جنگ ضد جنگ» است «برای اقامهٔ امن» که در چار (٤) مرحله بررسی گردیده است :

(۱) در مرحلهٔ که علیه دعوت اسلامی موانع ایجاد میگردد و علیه نهضت حرب آغاز میشود و مقاومت مسلحانه برجنبش تحمیل میشود در منصورت، اسلام به افراد مؤمن و متعهد دستور میدهد که تا آنگاه برنامه و اسلحهٔ شان را برزمین نگذارند تا حرب سلاحش را برزمین بگذارد « حتی تضع الحرب اوزارها» احتمال حرب منتفی شود و خطر تجاوز از بین برود .

(۲) این جهاد مسلحانه باید موانع و مشکلات را از سر راه دعوت بردارد و در ماحول نزدیک خود به فتنه و شر خاتمه بخشد و زمینهٔ اقامهٔ دین را فراهم سازد، قرآن در این باره می فرماید : « و قاتلو هم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین لله » (سورهٔ البقره - آیهٔ ۱۹۳) و با ایشان برزمید تا آنکه فتنه بنا شد و دین برای خدا باشد .

(۳) در مراحل نضج و کمال نهضت باید اهداف جهانی دنبال گردد ، در همه جا با قوای شر و فساد به مقابله بپردازد همه را از عبادت عباد رهائی بخشد ، در این مرحلهٔ تاریخی مطمح نظر این دعوت جهانی انسان در مجموع است صرف نظر از محدودیت های ملی و قومی و اقامهٔ دین در همه انحاء عالم است که قرآن مجید در این رابطه میفرماید :

میاشتنی ادبی مجله

سپیدک

(۱۰)

بِسۡمِ اللّٰہِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ

اَللّٰہُ وَلِیُّ الَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا یُخۡرِجُہُمۡ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوۡرِ ؕ وَالَّذِیۡنَ کَفَرُوۡۤا اَوۡلِیٰٓـئُہُمُ الطَّاغُوۡتُ یُخۡرِجُوۡنَہُمۡ مِّنَ النُّوۡرِ اِلَی الظُّلُمٰتِ ؕ اُولٰٓئِکَ اَصۡحٰبُ النَّارِ ۚ ہُمۡ فِیۡہَا خٰلِدُوۡنَ ۶

سورۃ البقرۃ آیت (۲۵۷)

دپښتو شرح :

دسره سیلاب بې رحمانه یرغل زمونږ د ښکلي هیواد په هره څنډه کې آبادۍ په داسې ویرانو بدلې کړې دي.

وجه اشتراک سالانه :

در امریکا ۳۰ دالر

در اروپا ۲۵ "

در پاکستان ۶۰ روپیه

شش ماهه، نصف قیمت

سپیدې

لومړۍ کال لسمه گڼه ۱۳٦٤ ش، هـ دوبۍ ۲۰مه
۱۹۸۵م د مې ۱۰مه

چلوونکی:
محمد صدیق پسرلی

زمونږ پته:

G.P.O
P.O.BOX NO 665
PESHAWAR
PAKISTAN

بانکی حساب:

الائیډ بانک ـ جهانګیر پوره ـ پرانچ
اکاونټ نمبر (٦٤٤٥)

فهرست

گڼه	مضمون	لیکوال	مخ
۱	تفسیری ازآیات قرآن حکیم	—	۳
۲	یک نامهٔ پر انه درد ...	دکتور طبیبی	۱۴
۳	یوحقیقت، یوتأثر	محمد آصف - صیم	۱۹
۴	زاد مرد پریشان	محمود - فارانی	۲۳
۵	د وطن پسرلی	عبدالوکیل - صداقت	۲۴
۶	... او لمړ له آسمانه ورته کتل	ذبیح الله - عطائی	۳۴
۷	ایرچونیست	سیخچون	۳۹
۸	څوک دا سې نه کوي !	اسدالله غضنفر	۴۵
۹	خوږ کمونستانو تحجاب سپل دی	پسرلی	۵۳
۱۰	د ناشر کتابخانه او موږ یم څه شول؟	خراساني	۵۸
۱۱	لنډه	—	۶۱
۱۲	د اوښکو دریاب	عبدالباري - غیرت	۶۷
۱۳	محبت دی په کار	زبیر - شفیقی	۶۸
۱۴	بلواکي	عبدالتین - تسکین	۶۹
۱۵	کیسه دده	نوید	۷۰
۱۶	د ایمان نور	ن - نشار	۷۲
۱۷	مناجات	جاوید اقبال - افکار	۷۳
۱۸	څنځیرونه	سید اسمعیل - فاطمی	۷۴
۱۹	د خالق نصرت	ذبیح الله - عطائی	۷۶
۲۰	د ثور کودتا	امان الله - نصرت	۷۸
۲۱	افغانستان شمولیه جهاد	محمد عارف - غرزوال	۸۵
۲۲	بدآولنۍ بلبل	پاستی	۸۷
۲۳	د ثقافتی جهاد یوبل سنګر	اسدالله - غضنفر	۸۹
۲۴	کتابهای تازه	نمرګ	۹۳